
بسم الله الرحمن الرحیم

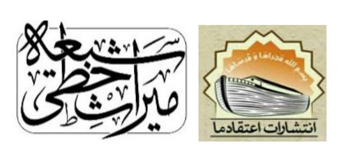
حکمت شهادت سید الشهدا علیه السلام

علامه محمدباقر مجلسی

تحقیق و تصحیح:

اکبر جدی   رضا مختاری خویی

سرشناسه	: علامه مجلسی، ۱۰۳۷-۱۱۱۰ق
عنوان	: حکمت شهادت سید الشهداء علیه‌السلام
شناسه افزوده	: اکبر جدی | رضا مختاری خویی، تحقیق و تصحیح
مشخصات نشر	: اعتقاد ما، ۱۳۹۹
شابک	: ۰-۴۸-۶۰۶۲-۶۲۲-۹۷۸
فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: امام حسین علیه‌السلام | عاشورا
موضوع	: کربلا | شهادت، احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۹، ۵۰۴۱ر۳م/۴۱/۵ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره مدرک	: ۶۱۳۵۲۲۳



حکمت شهادت سید الشهداء علیه‌السلام

نویسنده: علامه مجلسی

تحقیق و تصحیح: اکبر جدی | رضا مختاری خویی

ناشر: اعتقاد ما | نوبت چاپ: دوم، تابستان ۱۳۹۹ | تیراژ: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: عاشورا | طراح جلد: مهدی دلجو

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۳۹۰۸۹۵۰ | قیمت: ۲۵/۰۰۰ تومان

مقدمه

رساله حاضربه قلم مرحوم علامه مجلسی به زیبایی به ترسیم دید کلی از واقعه کربلا و پاسخ به برخی شبهات پیرامون آن می‌پردازد. بیان و ادبیات رساله به نحوی است که می‌تواند برای همه اقشار مفید واقع شود، هرچند که در اصل برای عموم مردم نگاشته شده است.

در فهرستگان نسخه‌های خطی ایران[1] دو نسخه از رساله حکمت *شهادت سید الشهداء* علیه‌السلام معرفی شده است؛ نسخه کتابخانه مرعشی، به شماره ۱۸۷/۲۷ و نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۸۷۸/۳. هردو نسخه کامل و بدون افتادگی است و تقریبا جز چند مورد محدود اختلافی بین نسخه‌ها وجود نداشت. در تحقیق حاضر نسخه کتابخانه مرعشی به عنوان نسخه متن لحاظ شده و اختلافات نسخه دانشگاه تهران در پاورقی گزارش شده است. مواردی که در نسخه دانشگاه وجود نداشت در پاورقی با علامت منها (-) نشان داده شده است.

---

۱. فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج۱۳، ص۲۴۳

لازم به ذکر است رساله حاضر پیشتر توسط سیدعلی سیدجمال اشرف از روی نسخه خطی به عربی ترجمه و توسط انتشارات اعتقادما منتشر شده و اصل رساله نیز در سال ۱۳۶۸ش با استفاده از نسخه کتابخانه مرعشی در مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی منتشر شده بود. با توجه به اهمیت رساله و نیز موجود نبودن آن در بازار و همچنین ضرورت انتشار آن بصورت مستقل، برآن شدیم تا به احیای مجدد رساله به شکل کنونی آن اقدام کنیم. در پاورقی‌ها نیز سعی ما بر آن بود تا حد امکان موجبات فهم بهتر متن و سودمندی بیشتر و ارائه اطلاعات مرتبط با مطالب نویسنده را فراهم آوریم، و از همین رو تا آنجا که تحقیق چنین رساله‌ای اجازه می‌داد، تلاش کردیم تا از سایر کتب علامه مجلسی رضوان الله علیه مطالبی در تقویت و تکمیل محتوای رساله حاضر مذکور سازیم.

همچنین برای سهولت دسترسی به متن روایات و عبارت ترجمه شده، متون عربی آنها نیز در انتهای رساله به پیوست ضمیمه شده است؛ شماره‌های درج شده در انتهای پاورقی‌ها به همین منظور است.

فهرست

از شبهات و رفع عجب

[illegible]

رساله در بیان حکمت بسم الله الرحمن الرحیم شهادت سید الشهداء

الحمد لله الذی خص البلاء بالانبیاء ثم الاوصیاء ثم الامثل فالامثل من الاولیاء والصلوة والسلم علی سید اصحاب البلاء محمد وعترته النجباء المختارین للشهادة شوقا الی اللقاء

وبعد چنین گوید احقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که این رساله ایست که در بیان حکمت شهادت سید شهدا و قرة العین سید انبیا و جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی شهید کربلا صلوات الله علیهم ولعنة الله علی اعدائهم ما بقیت الارض والسماء و رفع بعضی از شبهات که در این باب بخاطر اکثر شیعیان میرسد

ابن بابویه بسند معتبر از عبد الله بن فضل روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که یابن رسول الله بچه علت روز عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه و اشک است و روزی که حضرت رسالت ص بعالم بقا رحلت فرمود و روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دار فانی را وداع نمود و روزی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد و روزی که حضرت امام حسن ع مسموم گردید در جزع و مصیبت مثل آن روز نیست حضرت فرمود که روز شهادت حسین مصیبتش آن از جمیع روزها عظیم تر است زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی ترین خلق بودند نزد حق تعالی و مردم ایشان را بایکدیگر مشاهده میکردند و آیات و کرامت و فضل ایشان بایکدیگر نازل می شد پس چون حضرت رسالت ص از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم در میان مردم بودند و خود را بدیدن ایشان تسلی میدادند پس چون حضرت فاطمه از دنیا رفت مردم خود را بملاقات امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلم تسلی میدادند و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد دیدن حسن و حسین علیهما السلم موجب تسلی مردم میگردید و چون حضرت امام حسن ع شهید شد مردم بملاقات وافر البرکات حضرت امام حسین ع درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا میکردند و دیده خود را بلقای او روشن میگردانیدند و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد کسی از آل عبا نماند که مردم خود را بدیدن او

صفحه اول نسخه کتابخانه مرعشی

و از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت امام حسین ع از مدینه بیرون آمد افواج ملئکه
حربهها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند بنزد آنحضرت و سلام کردند و گفتند
السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود خدا ما را در مواطن بسیار
بیاری تو فرستاده و اکنون بیاری تو آمده ایم حضرت فرمود که وعدهگاه ما و شما زمین کربلاست
که در آنجا شهید خواهم شد و محل دفن من آنجاست گفتند الحال هر امری که میخواهی در باب دشمنان
خود بفرما تا امتثال آن نمائیم فرمود که من دستی بدارند تا برسم بآنجا که محل دفن من است پس گروه
از جنیان بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند ای سید و آقای ما ما شیعیان تو ایم و یاوران
تو ایم اگر حکم فرمائی که دشمنان ترا هلاک کنیم در همین ساعت همه را بدار بوار میفرستیم و ترا از آزار
ایشان نجات میدهیم حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود مگر نخوانده اید قرآن را که خدا بر جد
من فرستاده که در آن میفرماید أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ
یعنی هر جا که باشید دریابد شما را مرگ هر چند در قصرهای محکم متحصن شوید اگر من در این
مکان بمانم و حرکت نکنم پس بچه امتحان کرده خواهند شد این خلق شقاوت پیشه گمراه و حجت خدا چگونه بر
ایشان تمام خواهد شد و کی ساکن قبر من خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیار کرده
است در روزی که زمین را پهن کرده است و آن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من کرده
است و سبب ایمنی ایشان در دنیا و عقبی ساخته است و در روز دهم محرم من شهید خواهم شد
با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را بنزد یزید پلید خواهند برد جنیان
گفتند بخدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما
واجبست هر آینه جمیع دشمنان ترا میکشتیم پیش از آنکه بتو برسند حضرت فرمود که بخدا سوگند
که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شماست ولیکن میخواهم که حجت خدا را بر ایشان
تمام کنم و اخبار بسیار درین باب در کتاب جلاء العیون ذکر کرده ام هر که در آن کتاب رجوع نماید
ادراک در صحیح تا بیشبهه نماند والله الموفق للخیر والصواب الحمد لله اولا و آخرا والصلوة علی
سید المرسلین محمد و عترته الاطهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین تمت

صفحه آخر نسخه کتابخانه مرعشی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خص البلاء بالانبیاء ثم الاوصیاء ثم الامثل فالامثل من الاولیاء، والصلوة والسلام علی سید اصحاب البلاء محمد و عترته النجباء المختارین للشهادة شوقا الی اللقاء، و بعد چنین گوید احقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که این رساله‌ایست که در بیان حکمت شهادت سید شهدا و قرة العین سید انبیا و جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی شهید کربلا صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم ما بقیت الارض والسماء، و دفع بعضی از شبهات که در این باب بخاطر اکثر شیعیان میرسد ابن بابویه باسند معتبر از عبدالله بن فضل روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که یابن رسول الله بچه

علت

صفحه اول نسخه کتابخانه دانشگاه تهران

و خویشان خود و سرهای ما را نزد یزید پلید خواهند برد

چنان گفتند بخدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست

خدا اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه

جمیع دشمنان تو را میکشتیم پیش از آنکه بتو برسند حضرت

فرمود که بخدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده

از قدرت شماست ولیکن میخواهم که حجت خدا را بر ایشان

تمام کنم و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون

ذکر کرده ام و هر که در آن کتاب رجوع نماید او را در

هیچ باب شبهه نمیماند والله الموفق للخیر والصواب

والحمد لله اولا و آخرا والصلوة علی سید

المرسلین محمد و عترته الاطهرین

ولعنة الله علی اعدائهم

اجمعین ابد الابدین

تمت

صفحه آخر نسخه کتابخانه دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الّذي خصّ البلاء بالأنبياء ثم الاوصياء ثمّ الأمثل فالأمثل من الاولياء والصلوة والسّلم على سيّد أصحاب البلاء محمّد وعترته النجباء المختارين للشهادة شوقا إلى اللقاء.

[بیان سبب تألیف رساله]

و بعد چنین گوید احقرعبادالله محمد باقربن محمد تقی عفی الله عنهما که این رساله‌ای است که در بیان حکمت شهادت سید شهدا و قرّة العین سیّد انبیا[1] و جگرگوشه علی مرتضی امام حسین بن علی

---

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این کلام خداوند که ﴿هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَذُرِّيّاتِنا قُرَةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَقِينَ إِمٰاماً﴾ فرمودند: به جبرئیل گفتم منظور از أزواجنا کیست؟ جبرئیل گفت: خدیجه؛ فرمود: گفتم: و ذریاتنا کیست؟ گفت: فاطمه؛ گفتم: و قرة أعین کیست؟ گفت: حسن و حسین؛ گفتم وَاجْعَلْنا لِلْمُتَقِينَ إِمٰاماً منظور چیست؟ [چه کسی برای متقین امام است؟] گفت: علی بن أبی طالب علیه السلام. تفسیرفرات الکوفي، ص٢٩٤ *[1] متن عربی روایات در انتهای کتاب در پیوست خواهد آمد.

شهید کربلا صلوات الله علیهم ولعنة الله علی أعدائهم ما بقیت الأرض والسّماء، و رفع بعضی از شبهات که در این باب به خاطر اکثر شیعیان می‌رسد.

[چرا مصیبت عاشورا عظیم‌ترین مصیبت‌ها است][1]

ابن بابویه[2] به سند معتبر از عبدالله بن فضل[3] روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کردم که:

و نیز سید هاشم بحرانی در تفسیر البرهان از طرق مخالفین و به نقل از ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس نقلی از ابن عباس آورده که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله در مورد این فرموده خدای عزوجل: ﴿لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا﴾ فرمودند: منظور از آن یحیی، و قرة العین من حسین است. البرهان في تفسیر القرآن ؛ ج۳، ص۷۰۰(۲)

۱. ر.ک: «باب أن مصیبته صلوات الله علیه کان أعظم المصائب و ذل الناس بقتله و رد قول من قال إنه عليه السلام لم یقتل و لکن شبه لهم» بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۶۹

۲. افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج٦، ص۱۱: ابن بابویه بر شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی صاحب من لا یحضره الفقیه و دیگر کتب اطلاق می‌شود. و به ندرت به برادرش حسین و پدرش علی نیز اطلاق می‌شود. (۳)

۳. رجال النجاشي، ص۲۲۳: عبد الله بن الفضل بن عبد الله ببة بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب أبومحمد النوفلي روی عن أبي عبد الله عليه السلام، ثقة. له کتاب رواه عنه محمد بن أبي عمیر.

یابن رسول الله، به چه علت روز عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه است، و روزی که حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) به عالم بقا رحلت فرمود و روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دار فانی را وداع نمود و روزی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید شد و روزی که حضرت امام حسن (علیه السلام) مسموم گردید در جزع و مصیبت مثل آن روز نیست؟

حضرت فرمود که:

روز شهادت حسین، مصیبت آن از جمیع روزها عظیم‌تر است، زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی‌ترین خلق بودند نزد حق تعالی و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده می‌کردند و آیات و کرامت فضل ایشان با یکدیگر نازل می‌شد، پس چون حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) در میان مردم بودند و خود را به دیدن ایشان تسلّی می‌دادند، پس چون حضرت فاطمه از دنیا رفت مردم خود را به ملاقات امیرالمؤمنین و حسن و حسین (علیهما السلام) تسلّی می‌دادند، و چون حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید شد، دیدن حسن و حسین علیهما السلام موجب تسلّی مردم می‌گردید، و چون حضرت امام حسنؑ شهید شد مردم به ملاقات وافر البرکات حضرت امام حسینؑ درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا می‌کردند و دیده خود را به لقای او روشن می‌گردانیدند و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد کسی از آل عبا نماند که مردم خود را به دیدن او تسلّی دهند؛ پس رفتن آن حضرت مثل رفتن همه ایشان بود و به این سبب روز مصیبت آن حضرت بدترین روزهاست.

راوی گفت: یابن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسینؑ موجب تسلّی مردم نمی‌گردید؟

[حضرت] فرمود که:

بلی، علی بن الحسین سید عابدان[1] و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدر بزرگوار

۱. لقب سید العابدین را خدای متعال به آن حضرت عنایت فرموده‌اند؛ بنگرید به حدیث مشهور لوح که جابر ماجرای آن را نقل می کند. الکافي، ج۱، ص۵۲۷[(٤)]

خود، و لیکن حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله را ملاقات نکرده بود و از او حدیث نشنیده بود و علمش به میراث از پدر و جد به او رسیده بود و مردم حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را پیوسته با حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده بودند و در مجالس و مشاهد متعدده ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن حضرت فضایل و مناقب ایشان را شنیده بودند و هریک از ایشان را که می‌دیدند همه را به خاطر می‌آوردند و متذکر آن احوال و اقوال می‌گردیدند؛ چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه رفت هیچکس نماند که به دیدن او متذکر آن مشاهد و مواقف شوند و آن فضایل و مناقب را به یاد آورند، پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و به این سبب مصیبت آن حضرت عظیم‌ترین مصیبتها است.[1]

۱. آدرس در انتهای حدیث خواهد آمد.

[در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می‌داند]

راوی گفت: یابن رسول الله، پس چگونه سنیان روز عاشورا را روز برکت می‌شمارند؟[1]

---

۱. نمود یوم برکت دانستن، تلقی این روز به مثابه عید است که در لباس نو به تن کردن و تزین و اکتحال و توسعه بر عیال و برپایی ضیافت‌ها و حفله‌ها و شیرین کردن کام به انواع حلویات و أطعمه و تجدید أثاث و ادخار طعام و غیره متمثل بوده و این نیز در ادامه جنایاتی بوده که بنی‌أمیه أبا عن جد مشغول بدان بوده‌اند و تعیّد و پایکوبی این شجره خبیثه در تاریخ ثبت است و قیل که در گوشه و کنار هنوز هم أحفاد آن قرود ممسوخ در مراکش و لیبی و سائر نواحی، سنت آباء جانی خویش را پیگیرند؛ برخی از گزارشات این تعیّد در تاریخ مسجّل است که در این مقام به تصریح ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ هـ.ق) اکتفا می‌کنیم:
ماه محرّم: ...روز نهم آن تاسوعاء نامیده می‌شود و آن روزی است که زهّاد شیعه به نماز می‌پردازند. و روز دهم آن عاشوراء نامیده می‌شود و این روزی است که فضیلتش مشهور است... و این روز را تعظیم می‌کردند تا اینکه حسین بن علی در آن روز در طف [کربلا] همراه اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آل ابوطالب علیهم السلام أجمعین کشته شدند؛ و نسبت به او و ایشان کردند آنچه کردند، به گونه‌ای که در جمیع امت‌ها حتی نسبت به شرورترین خلق چنین نکرده بودند؛ از قتل با عطش و شمشیر و سوزاندن به آتش و به دار آویختن سرها و اسب دواندن بر پیکرهای ایشان و هتک ستر با به اسارت گرفتن زنان و اطفال و انتقال آنان در حالی که آشکارا و انگشت‌نما بر روی شتران بوده‌اند و از همین رو دیگر به این روز فال بد زدند؛ اما بنی‌امیه در این روز لباس نو بر تن کردند و زینت نمودند و سرمه کشیدند و عید گرفتند و ولیمه‌ها و مهمانی‌ها برپا کردند و شیرینی‌جات و

حضرت گریست و فرمود که:

چون جدم حسین علیه السلام شهید شد، مردم در شام تقرب جستند به سوی یزید پلید علیه اللعنة والعذاب الشدید و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جوایز گرفتند؛ و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند احادیث فضیلت و برکت این روز بود[1] تا آنکه مردم عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی فرح و شادی[2] و به ترک و تهیه کردن امور و مهیّا کردن آذوقه‌ها؛ خدا حکم کند میان ما و ایشان.

اطعمه نیکو خورده و خوراندند و در ایام حکومت اینها، این رسم بدین منوال در میان عامه نیز جریان یافت و پس از زوال حکومتشان هم بین عامه باقی ماند. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص۴۲۰.(۵)

همچنین شیخ ابوالفتح کراجکی نیز در التعجب من أغلاط العامة، ص۱۱۵ به جشن و سرور سنی‌های اندلس در شب و روز عاشورا اشاره می‌کند و نیز گزارشی از شادمانی ایشان در کتاب کامل بهایی، ص۴۳۲ آمده است.

۱. رک: السيوطي، اللآلیء المصنوعة، ج۲، ص۳-۹۲؛ سیوطی در آنجا حدیث در این باب ذکر کرده که جالب توجه است و در ادامه خود سیوطی نیز به موضوع بودن آن تصریح کرده است.(۶)

۲. صوفی معاصر نیز روز عاشورا را روز شادی و سرور می‌دانست؛ سید محمدحسین لاله‌زاری معروف به علامه طهرانی در کتاب روح مجرد درباره استاد و معبود خود

[ضرر غالیان بیشتر است]

پس حضرت فرمود که:

ای پسر عمّ، ضرر این احادیث بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آنچه وصف می‌کنند جماعتی که محبت ما را بر خود بسته‌اند و دعوی می‌کنند که اعتقاد به امامت ما دارند و مع ذلک دعوی می‌کنند که حسین(علیه السلام) کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده است، چنانچه عیسی بن مریم(علیه السلام) در نظر مردم نمود که

سیدهاشم حداد می‌نویسد: در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می‌شد و چشمان درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جانباخته غصه می‌خورند و ماتم و اندوه بپا می‌دارند... تحقیقا روز شادی و مسرّت اهل بیت(علیهم السلام) است. روح مجرد، ص۹-۷۸

رد این سخنان صوفی مسلکان در کلام اهل بیت(علیهم السلام):

حضرت امام رضا(علیه السلام) فرمودند: هرگاه ماه محرم فرا می رسید دیگر کسی پدرم را خندان نمی دید، و غم و اندوه بر او غالب می گشت تا ده روز از ماه محرم می‌گذشت (روز عاشورا می شد)، و آن روز (عاشورا) روز مصیبت و حزن و اندوه و روز گریه او بود، و می‌فرمود: این همان روزی است که حسین(علیه السلام) در آن کشته شد. وسائل الشّیعة: ج ۱٤، باب ٦٦، استحباب البکاء لقتل الحسین(علیه السلام)، ص٥٠٤ (۷)

کشـته شـد و در واقـع کشـته نشـد؛[۱] پـس بنـابر گفتـه ایـن جماعـت باید کـه عقـابی و عتـابی و ملامتـی بر بنـی امیـه نباشد.

---

۱. گویـا قائـل ایـن قـول در آن زمـان، همـان أبـو الخطـاب غـالی مشـهور است کـه امـام صادق(ع) او را لعن کرده‌اند، تعبیر علامه مجلسی درباره وی چنین است:
و أبو الخطاب هو محمد بن مقلاص الأسدي الكوفي و كان في أول الحال ظاهرا مـن أجـلاء أصـحاب الصـادق(ع) ثـم ارتـد و ابتـدع مـذاهب باطلـة و لعنـه الصـادق(ع) و تبـرأ منـه و روى الكشـي روايـات كثيـرة تـدل علـى كفـره و لعنـه و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته و الأكثر على جواز العمل بها و كأنه متفرّع على المسألة السابقة فمن ادّعى جواز تحقق الإيمان و زواله يجوز العمل بروايته لأنه حينئذ كان مؤمنا و من زعم أنه كاشف من عدم كونه مؤمنا لا يجوز العمل بها. بحار الأنوار، ج۶۶، ص۲۲۰
البته نقلی که مباشرتا خود این قول را از ابو الخطاب حکایت کند نیافتیم، لیکن از قـرائن موجـود در سـائر أحادیـث و تصـریح غـلات خطـابی مسـلک دیگـری همچون حسین بن حمدان خصیبی پیداست که منظور حضرت چه کسی بوده است؛ خصیبی در الهدایة الکبری چنین آورده که شبه و صورت حضرت در شخصی دیگر افتاد و در واقع آنکه شهید شده غیر از إمام حسین(ع) است، چنانچه مسلمین در مورد عیسی قائل هستند:
ومشهده البقعة المباركة والربوة ذات قرار ومعين بكربلاء غربي الفرات وقتله عبيد الله بن زياد وعمر بن سعد وشمر بن ذي الجوشن بأمر يزيد بن معاوية لعنهم الله واتوه ومعهم اثنان وثلاثون الف فارس وأربعة وعشرون الف راجل وعدة أصحاب الحسين(ع) اثنان وثلاثون فارسا وأربعون راجلا وثمانية عشر رهط عبد المطلب والباقون من سائر الناس ووقع شبهه على حنظلة الشبامي وشبام من همدان ولما رأى أخاه العباس بن علي مخلصا في الجهاد بين يديه رحمه الله فالقى شبهه على رشدة بن سنان... . الخصيبي، الهداية الكبرى، ص۲۰۲

ای پسرعمّ، هرکه دعوی کند که حسینعليه‌السلام کشته نشد پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را به دروغ نسبت داده است در خبرهایی که ایشان به قتل آن حضرت داده‌اند و هرکه ایشان را تکذیب کند کافر است به خداوند عظیم و خونش مباح است برای هرکه بشنود این سخن را از او.

پس راوی گفت: یابن رسول الله، چه می‌فرمایی در باب جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند؟

حضرت فرمود که: آنها از شیعیان من نیستند و من از ایشان بیزارم.

پس حضرت فرمود که:

خدا لعنت کند غالیان[1] را که در حق اهل بیت غلو می‌کنند و از حق به در می‌روند و مفوّضه[1] را که می‌گویند

---

۱. علامه مجلسی در مورد تعریف غلو می‌نویسد:

بدان که غلو در مورد نبی و أئمهعليهم‌السلام یا با اعتقاد به اُلوهیت ایشان است، یا با قائل شدن به این مطلب که ایشان در معبود بودن یا در خلق و آفریدن و رزق دادن شریکان خدای متعال‌اند و یا با گفتن اینکه خدای متعال در ایشان حلول کرده، یا اینکه با آنان متحد شده است [و یکی شده است]، یا با قول بدین مطلب که

ایشان بغیر[راه] وحی یا الهام از ناحیه خدای متعال علم به غیب دارند، یا با اعتقاد به این مطلب که أئمه علیهم‌السلام انبیاء بوده‌اند، یا به تناسخ ارواح برخی از ایشان در برخی دیگر قائل شوند، یا بگویند که معرفت به ایشان از جمیع طاعات بی نیاز می کند و با وجود معرفت ایشان تکلیفی به ترک معاصی متوجه ما نیست.

و قائل شدن به هریک از اینها إلحاد و کفراست و خروج از دین است؛ همانگونه که ادله عقلی و آیات و اخبار پیشین و غیراینها براین مطلب دلالت دارند و دانستید که أئمه علیهم‌السلام از این افراد تبری جستند و حکم به کفر ایشان نمودند و امر به کشتن اینها نمودند و اگر چیزی از اخبار به گوشت خورد که توهم چیزی شبیه به این معانی را در تو ایجاد می کرد، پس یا تأویل دارد و یا اینکه از افتراءات غالیان است. بحار الأنوار، ج۲۵، ص۳۴۶(۸)

۱. علامه مجلسی در مقام تعریف تفویض فرموده‌اند:

اما تفویض پس بر چندین معنی اطلاق می‌شود که برخی از آنها از حضرات معصومین علیهم‌السلام نفی شده و برخی از آن معانی برای ایشان ثابت است [و چنین تفویضی دارند]؛ اما اولین آن معانی تفویض در خلق [آفریدن] و رزق [دادن] و تربیت [رب بودن و ربوبیت کردن] و اماته [میراندن] و إحیاء [زنده کردن] است؛ قومی گفتند که خدای متعال ایشان را آفرید و امر خلق و آفریدن را به ایشان تفویض نمود و دیگر ایشانند که خلق می کنند و رزق می‌دهند و می‌میرانند و زنده می‌کنند و در این کلام دو وجه احتمال می‌رود: نخست آنکه گفته شود ایشان جمیع این امور را با قدرت خویش و اراده خود انجام می‌دهند و حقیقتا فاعل خود ایشانند و این کفری صریح است که ادله عقلی و نقلی بر محال بودن آن دلالت دارند و هیچ عاقلی در کفر کسی که بدین اعتقاد باشد تردیدی نخواهد کرد.

دوم اینکه خدای متعال این امور و افعال را مقارن با اراده ایشان انجام می‌دهد [و در واقع فاعل خداست] مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به مار و سایر معجزاتی که هست؛ تمام این امور فقط با قدرت خدای متعال و مقارن با اراده ایشان حاصل می‌شود تا صدق ایشان آشکار گردد؛ و هیچ عقلی هم از این مطلب إبا ندارد که خدای متعال ایشان را آفریده و کامل ساخته و آنچه که نظام این عالم را به صلاح می آورد به ایشان الهام فرموده باشد و سپس مقارن با اراده آن حضرات و مشیت ایشان تمام اشیاء را خلق فرماید.

و اگرچه عقل با این مطلب به معارضه برنمی‌خیزد، لیکن اخبار پیشین حسب ظاهر و بلکه صریحا مانع از این می‌شود که در غیر معجزات به این مطلب قائل شویم؛ علاوه بر اینکه قول به این مطلب قول بما لا یعلم است؛ زیرا این مطلب تا آنجا که می‌دانیم در اخبار معتبره وارد نشده است و آن اخباری که همچون خطبة البیان و امثال آن بر این مطلب دلالت دارند جز در کتب غالیان و امثال آنها یافت نمی‌شوند؛ علاوه بر اینکه محتمل است مراد [از خالق بودن ایشان] این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد جمیع کائنات هستند و اینکه خدای متعال ایشان را در ارضین و سماوات مطاع قرار داده و هر چیزی حتی جمادات به إذن الله ایشان را اطاعت می‌کنند و اینکه ایشان اگر امری را بخواهند خداوند مشیت و خواست ایشان را رد نمی‌کند، لیکن ایشان نخواهند خواست إلا اینکه [یا چیزی را که] خدا بخواهد [لا یشاءون إلا أن یشاء الله].

اما آن اخباری که وارد شده درباره اینکه ملائکه و روح برای هر امری به سوی ایشان نازل می‌شوند و اینکه هیچ ملکی برای هیچ امری نازل نمی‌شود الا اینکه از این حضرات آغاز می‌کند [و نخست نزد ایشان می‌رود] بخاطر مدخلیت ایشان در آن امر یا مشورت با ایشان نیست بلکه خلق و امر از آن خدای متعال

است [له الخلق والأمر تعالی شأنه] و این مسأله [نزول ملائکه] جز بخاطر تشریف و اکرام و اظهار بلندمرتبگی ایشان نیست.

دوم: تفویض در امر دین است و در این نیز دو وجه احتمال می رود:

اول آنکه خدای متعال بالعموم به نبی و أئمه(علیهم السلام) تفویض این مطلب را کرده باشد که بدون وحی و إلهامی هر آنچه را که خواستند حلال کنند و هر چه را خواستند حرام کنند، یا آنچه را که به ایشان وحی شده حسب نظر خودشان تغییر بدهند و این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین نگوید؛ زیرا که نبی(صلی الله علیه و آله) برای پاسخ به پرسش یک فرد سوال کننده‌ای روزهای بسیاری را منتظر وحی می‌نشست و از نزد خود به او پاسخ نمی‌داد و خدای متعال فرموده که ﴿وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى﴾ ؛ و وجه دوم این است که خدای متعال نبی خویش(صلی الله علیه و آله) را کامل فرموده به حیثی که هیچ امری را اختیار نمی‌کند جز آنچه را که موافق حق و صواب است و در هر زمینه‌ای هم که تعیین برخی امور ـ به او بخاطر اظهار شرف و کرامتش نزد خدای متعال ـ به ایشان تفویض شده باشد، در خاطرش هم آنچه که مخالف با مشیت خدای متعال باشد خطور نمی کند. و اصل تعیین آن امور هم جز با وحی نبوده و برگزیدن آن هم جز با الهام نبوده است و در آخر آنچه را که حضرت اختیار نموده بودند با وحی مؤکد و مستحکم می شد و عقلا این مطلب فسادی ندارد و نصوص مستفیضه‌ای بر این مطلب دلالت کرده‌اند...

و لعل شیخ صدوق رحمه الله نیز معنای اول را نفی نموده‌اند آنجا که در من لا یحضره الفقیه فرموده‌اند: و خدای عزوجل امر دینش را به نبی خویش تفویض نموده و تعدی حدودش را تفویض نکرده است و نیز خود او رحمه الله اخبار و روایات بسیاری را درباره تفویض روایت کرده است و متعرض تأویل آنها نشده است.

سوم [از معانی تفویض] تفویض امور خلق ـ من جمله سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم آنان ـ به حضرات معصومین علیهم‌السلام است و [خدای متعال] امر فرمود خلائق را به اطاعت از ایشان در هرآنچه که خوش دارند یا خوش ندارند و در هرآنچه که جهت مصلحتی در آن می بینند و در هرآنچه که مصلحت ندیدند و این حق است، بخاطر این فرموده خدای متعال که ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ و غیر آن از آیات و روایات و این فرموده ایشان را بر همین وجه باید حمل نمود که گفته‌اند: ما حلال خدا را حلال می‌کنیم و حرامش را حرام می‌کنیم؛ یعنی بیان این دو بر عهده ماست و بر مردم واجب است که در این دو مورد به ما رجوع کنند.

چهارم: تفویض بیان علوم أحکام به هر صورتی که خود مصلحت می‌بینند، خواه به جهت تفاوت عقول مردم یا به سبب تقیه؛ در نتیجه [می‌بینیم که] به برخی از مردم احکام واقعی را بیان می‌کنند و به برخی از روی تقیه جواب می‌دهند. و تفسیر آیات و تأویل آنها و بیان معارف را بر حسب کشش عقل هر سؤال کننده بیان می‌کنند و اگر بخواهند بیان می‌کنند و اگر بخواهند ساکت می‌مانند، همانگونه که در اخبار بسیاری آمده که شما باید سؤال کنید اما جواب دادن بر ما لازم [و واجب] نیست.

پنجم: ایشان در اینکه به ظاهر شریعت یا به علمشان و بدانچه خدای متعال از واقع امر و مخ و لب حق و حقیقت در هرواقعه به ایشان الهام کرده حکم کنند، مختارند.

ششم: تفویض در عطا و بخشش؛ خدای متعال زمین و هرآنچه در آن است را برای ایشان خلق فرمود و انفال و خمس و صفایا و غیر آن را برای ایشان قرار داد؛ پس ایشان می‌توانند هرآنچه را خواستند عطا کنند و هرآنچه را خواستند منع کنند. بحار الأنوار، ج۲۵، ص۹-۳۴۷ (۹)

حق تعالی خلق عالم را به ایشان گذاشته است،[۱] زیرا که ایشان صغیرشمرده‌اند معصیت خدا را و کافرشده‌اند به

۱. قول به خالقیت اهل بیت ﷺ در بیان برخی سران مکاتب و فرقه‌های معاصرنیز ـمانند شیخیه و مکتب تفکیک ـ مشهود است.
میرزا مهدی اصفهانی بزرگ مکتب تفکیک مدعی است روایت «نحن صنائع الله والخلق صنائع لنا» خالقیت و رازقیت را برای اهل بیت ﷺ ثابت می کند؛ البته ایشان اضافه می‌کنند که منظورشان همان تفویض باطل نیست. بنگرید به: تقریرات، ص۷۴
[لازم به ذکراست این کتاب نوزده سال بعد از ادعای تشرف میرزا مهدی اصفهانی خدمت امام زمان و اخذ معارف از ایشان نوشته شده است. بنا به گفته فرزند میرزا مهدی اصفهانی، این کتاب از مهمترین کتب برای فهم مبانی اعتقادی میرزاست. این کتاب تقریر دروس اعتقادی میرزا توسط شاگرد برجسته‌اش شیخ محمود حلبی است، با توجه به مطلب درج شده در ابتدای کتاب میرزا آن را مجدد مطالعه کرده و برخی مطالب را کم و زیاد کرده است]
این مطلب از چند جهت قابل بررسی است؛ اول آنکه اصل روایت به دو گونه آمده است و آنچه میرزا ذکرکرده موافق هیچ کدام نیست؛
«إنّا صنائع ربّنا والناس بعد صنائع لنا»، نهج البلاغه، خطبه۲۸
صورت دوم:
«نحن صنائع ربّنا والخلق بعد صنائعنا». الغيبة، ص۲۸۵| در واقع آنچه می‌تواند توهم اندکی نزد ناآشنایان با علوم اهل بیت ﷺ برای خالقیت ایشان ایجاد کند، عبارت دوم است نه آنکه میرزا مهدی اصفهانی بیان کرده است. در واقع آنچه ایشان نقل کرده‌اند هیچ ارتباطی با خالقیت هم ندارد. ما اکنون در ابتدا به بیان

نظر اهل بیت درباره کسانی که قول به خالقیت ایشان داشتند می‌پردازیم و سپس توضیحی درباره حدیث ذکر شده بیان می‌کنیم.

علامه مجلسی با اشاره به روایتی در این‌باره می‌نویسد:

در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مروی است که گفت: اختلاف در میان شیعه واقع شد در اینکه آیا خدا امر خلق و رزق را به ائمه تفویض نموده یا نه؟ جمعی گفتند: این محال است، بر خدا جایز نیست؛ زیرا کسی غیر از خدا بر خلق کردن اجسام قادر نیست. و جماعتی گفتند: خدا ائمه را قادر گردانید و این امر را به ایشان تفویض نمود. پس ایشان خلق را آفریدند و روزی می‌دهند. پس رفتند به نزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر بود، عریضه‌ای در این باب نوشتند. حضرت در جواب نوشتند: به درستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را او قسمت می‌نماید. زیرا او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است، و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است. اما ائمه، پس ایشان سؤال می‌نمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان می‌نماید و خلق می‌کند. و از او سؤال [درخواست] می‌نمایند، به سؤال [درخواست] ایشان مردم را روزی می‌دهد و از جهت ایجاب مسئلت ایشان و تعظیم حقّ ایشان. عین الحیات، ص۱۱۳

و نیز می‌نویسد: از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که: از امام رضا پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می‌دانند، و مفوّضه که می‌گویند خدا خلق عالم را به ائمه گذاشت. حضرت فرمود: غلات کافرند و مفوّضه مشرک. عین الحیات، ص۱۱۲

علامه مجلسی می‌نویسد: در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی، رسول و ائمه هدی را آفرید و خلق عالم

خدا و شریک برای خدا قرار داده‌اند و گمراه شده‌اند و مردم را گمراه کرده‌اند، برای آنکه اقامت فرایض خدا نکنند و حقوق خدا و خلق را ادا ننمایند.[1]

را به ایشان واگذاشت، کفر است و خالق همه چیز به غیر از افعال بندگان، او است. حق الیقین، ص۲۶.

میرزای قمی نیز می‌نویسد: این عبارت صحیفه کامله چنان‌که دلالت واضحه دارد بر اینکه خلق آسمان و زمین را به غیر خدا کسی نکرده است و کسی هم اعانت در آن نکرده و امیرالمؤمنینؑ در آن شریک نبوده است. جامع الشتات، ج۲، ص۷۶۳.

پس چنانکه مشخص شد سیره اهل بیتؑ نهی شدید از قول به خالقیت و رازقیت ایشان است، اما اکنون بیان معنای روایت «نحن صنائع ربّنا والخلق بعد صنائعنا»؛ کلمه کلیدی در این روایت واژه «صنائع» است که از ماده «ص ن ع» می‌باشد. معنای این واژه منحصر در خلق کردن و آفرینش نیست، بلکه به معنای پرورش دادن نیز به کار می‌رود، چنانکه خداوند متعال درباره اینکه حضرت موسی را برای خود و زیر نظر خود پرورش داده است می‌فرمایند: وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي. طه، ۳۹ برای بررسی بیشتر این روایت از منظر لغت، و احادیث، بنگرید به: «آفریدگان یا پرورش‌یافتگان؟»؛ دو فصلنامه علمی-پژوهشی حدیث پژوهی، بهار و تابستان ۱۳۹۲.

و خلاصه معنا این می‌شود که ما تربیت شدگان خداوندیم و سایر مردم به واسطه ما هدایت و تربیت شده‌اند.

۱. علل الشرائع، ج۱، ص۷-۲۲۵ [10]

[منکر شهادت سید الشهداء علیه السلام کافر و ملعون است]

و شیخ طبرسی و کلینی به سند معتبر روایت کرده‌اند که فرمانی به خط حضرت صاحب الأمر علیه السلام بیرون آمد که قول آنها که دعوی می‌نمایند که امام حسین علیه السلام کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه است و ضلالت و گمراهی است.[۱]

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابو الصلت هروی[۲] به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که:

---

۱. احتجاج طبرسی، ج۲، ص۴٦٩ (۱۱)

۲. شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب درباره ابوصلت می‌نویسد:

[ابو الصلت] نجاشی گفته که عبد السلام بن سالم هروی؛ از امام رضا علیه السلام روایت کرده و ثقه و صحیح الحدیث است؛ و علامه فرموده که: کتاب وفاة الرضا علیه السلام از اوست و کما اینکه برخی کلمات بدان اشعار دارد مخالطتی با عامه داشته و راوی اخبار ایشان بوده و از همین رو امرش بر برخی مشایخ مشتبه شده و گفته‌اند که او عامی بوده است. و استاد اکبر [منظور وحید بهبهانی است] در تعلیقه خویش [تعلیقه رجالی‌اش بر منهج المقال استرآبادی] پس از نقل کلام شهید ثانی در تشیع او فرموده که: مخفی نماند که امر چنین است، زیرا اخبار صادره از او در عیون و امالی و غیر این دو ـ که صریح در تشیع اوست و بلکه صریح در این است که وی از خواص شیعه بوده ـ بسیار بیشتر از آن است که بتوان احصا نمود. و علمای عامه ذکر کرده‌اند که وی شیعی بوده؛ ذهبی در میزان الإعتدال آورده که: عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی مردی صالح

است الا آنکه شیعی است. و از جعفی نقل شده که وی یک رافضی خبیث است و دارقطنی گفته که وی یک رافضی متهم است. و ابن جوزی گفته که: وی خادم رضا (ع) بوده و شیعی است با اینکه صالح است؛ و از انساب سمعانی آمده که ابو حاتم گفته: او رأس مذهب رافضه است و محمد بن احمد ذهبی نیز گفته که: عبد السلام بن صالح ابوالصلت هروی مرد صالحی است الا آنکه شیعه سرسختی است؛ تا آنجا که گوید دارقطنی گفته که او یک رافضی خبیث و متهم به جعل حدیث (الإیمان إقرار بالقول..) است و از او [یعنی ابو الصلت] نقل شده که سگ یک زن علویه بهتر از بنی امیه است و امثال آن...

گویم: روایاتی که دال بر تشیع اوست بسیار است و به پاره‌ای از آنها در کتاب سفینة البحار اشاره کردم و شیخ طوسی [که وی را عامی خوانده بود] خود از او در زمینه شکر روایتی نقل کرده که باید با طلا نوشت... [انتهی کلام شیخ عباس] الکنی و الألقاب، ج۱، ص۱۰۰

آیة الله خویی نیز می‌نویسد: ...اشکالی در وثاقت عبد السلام بن صالح نیست و شاید اصلا میان مخالف و موافق متسالم علیه باشد و جز افراد شاذی همچن جعفی و عقیلی کسی وی را تضعیف نکرده است... اما در مذهبش اشکال شده که مشهور و معروف تشیع اوست و ظاهر عبارت نجاشی همین است؛ لیکن دانستی که شیخ طوسی فرموده او عامی است و ظاهر آن است که این مطلب سهوی از قلم شریف ایشان است، زیرا ابوالصلت مضافا بر آنکه شیعه بوده متجاهر به عقیده خویش نیز بوده است و از همین روی علمای عامه همه متفقند که وی شیعی بوده است و ابن حجر و غیر او بدین مطلب تصریح کرده‌اند. آیة الله خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ۶۵۱۵- عبد السلام بن صالح: صفحه۳۶۵۳

گروهی در کوفه[1] هستند که دعوی می‌کنند که حسین بن علی(علیه السلام) کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظلة بن اسعد شامی[2] افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد چنانچه حضرت عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می‌سازند: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾[3] یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلطی؛

---

۱. همین أتباع أبوالخطاب و لعل بالخصوص عبد الله بن میمون و دار و دسته او منظور است که در زمان مأمون به سواد کوفه رفته و ضیعه و املاکی تدارک دیده بودند و عقیده فاسد خویش را در قالب تربیت داعیان نشر می دادند. پدر همین عبد الله یعنی میمون بن دیصان که به ابوشاکر دیصانی نیز شناخته می‌شود از اتباع بارز ابوالخطاب بوده و پسر این عبد الله یعنی احمد نیز دعوت شوم پدر را پس از مرگش پی گرفته بود؛ گویا میان این عبد الله بن میمون با عبد الله بن میمون قداح خلط شده است و ترجمه همین عبد الله بن میمون بن دیصان را به نام عبد الله بن میمون قداح ذکر کرده‌اند که باید ملتفت اشتراک اسم و تمایز میان این دو بود.

۲. منظور همان حنظلة بن أسعد شبامی یا حنظلة بن سعد شبامی است که در زمره کسانی نام برده شده که در رکاب سید الشهداء(علیه السلام) به فوز شهادت نائل آمدند. و شبام بطنی از قبیله همدان یمن است و قیل که نسب او شبام بن أسعد بن جشم بن حاشد بن خیران بن نوف بن همدان است.

۳. نساء، ۱۴۱

حضرت فرمود که:

دروغ می‌گویند، بر ایشان باد غضب و لعنت خدا؛ و کافر شده‌اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد.

به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام و هیچ یک از ما اهل بیت رسالت نیست مگر آنکه کشته می‌شویم و مرا به زهر شهید خواهند کرد به مکر و حیله؛ خبر رسیده است به من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خبر داده است آن حضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمیان و مراد حق تعالی در آن آیه آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست و چگونه این معنی تواند مراد بود و حال آنکه حق تعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را به ناحق کشتند ولیکن با وجود کشتن ایشان حجت پیغمبران بر ایشان غالب بود و حقّیت ایشان ظاهر بود.[1]

---

۱. عیون أخبار، ج۲، ص۲۰۳ [۱۲]

[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط أعداء] [۱]

و ابن بابویه [۲] و صاحب کتاب احتجاج [۳] روایت کرده‌اند که محمد بن ابراهیم طالقانی [٤] گفت که:

روزی من نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح [٥] که از نواب حضرت صاحب الأمرعليه‌السلام[است] بودم با جماعتی که علی بن قصری در میان ایشان بود؛

---

۱. ر.ک: به باب "العلة التي من أجلها لم يكف الله قتلة الأئمةعليهم‌السلام و من ظلمهم عن قتلهم و ظلمهم و علة ابتلائهم صلوات الله عليهم أجمعين" بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۷۳

۲. کمال الدين و تمام النعمة، ج۲، ص۵۰۷ (۱۳)

۳. الاحتجاج، ج۲، ص۳-۴۷۱

٤. محدث نوری در خاتمه مستدرک درباره ایشان آورده‌اند: محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني (رحمه الله). أبو العباس المكتب، من مشايخ الصدوق، يروي عنه مترضيا، و هو الواسطة بينه و بين الحسين بن روح، و ابن عقدة. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ الخاتمة ج۹؛ ص۵

٥. حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی سفیر سوم از سفرای اربعه زمان غیبت صغری است که پس از محمد بن عثمان بن سعید عمری رضوان الله علیه عهده دار این مقام شریف گشت؛ حسب نقلی از شیخ طوسی أعلی الله مقامه در کتاب الغیبه وفات ایشان در شعبان سال ۳۲۶ واقع گشته است. علامه مجلسی

أعلى الله مقامه در بحار الأنوار در باب أحوال السفراء و ذيل عنوان "ذكر إقامة أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنهما مقامه بعده بأمر الإمام صلوات الله عليه" (ج۵۱ ص۳۵۲) متون مربوط به ایشان را آورده‌اند. و علامه شیخ عبد الله مامقانی لب مطلب این متون را در تنقیح المقال خویش چنین به تحریر کشیده‌اند که اجمالش به فارسی چنین است:

ابو القاسم حسین به روح رضی الله عنه سالیان زیادی وکیل ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بودند و به املاک او رسیدگی می‌کردند و اسرارش را به رؤسای شیعه می‌رساندند و خصیص ایشان بود...

در هر ماه سی دینار به مثابه رزق او به او پرداخت می‌شد و این بجز آن چیزی بود که از وزراء و رؤسای شیعه همچون آل فرات و غیر ایشان به ایشان می رسید و این مساله بخاطر جاه و جایگاه و جلالت منزلت ایشان نزد این افراد بود که باعث شد ایشان در میان عموم شیعه نیز مکانت بلندی یابند، زیرا می‌دانستند که سفیر حضرت ایشان را به خود اختصاص می دهد و در نزد آنان وی را توثیق می‌نماید و فضل و دینش را نشر می‌دهد و چقدر برای توان تحمل این امر را دارد؛ از همین رو در زمان حیات محمد بن عثمان عمری زمینه امر برای وی آماده شد تا آنکه امر به وصیت به ایشان ختم شد و هیچ یک از شیعه درباره این امر اختلاف نکردند؛ و ابو القاسم حسین بن روح نزد مخالف و موافق از عاقل ترین مردم بود و تقیه می‌کرد و از همین رو عامه نیز ایشان را تعظیم می‌کرد؛ جناب عمری حسین بن روح را به امر امام صلوات الله علیه به مقام سفارت پس از خویش گماشت و به جماعتی از اعیان و شیوخ شیعه فرمود: اگر مرگ مرا دریافت پس امر سفارت به ابو القاسم بن روح بن ابی بحر نوبختی می‌رسد؛ من امر شده‌ام که او را در جایگاه پس از خود قرار دهم، پس به او رجوع کنید و در

پس مردی برخواست[۱] و گفت: می خواهم مسئله‌ای از تو سؤال کنم.

شیخ ابوالقاسم گفت: بپرس از هرچه خواهی

[آن مرد] گفت: مرا خبر ده که حسین بن علی(علیه السلام) آیا ولی خدا بود؟

گفت: بلی

اموراتتان به او تکیه کنید و او قائم مقام من و سفیر میان شما و صاحب الأمر است؛ پس شیعیان به این امر گردن نهادند و هیچ انکار و تردیدی نکردند و با امر حضرت حجت بوده که امر به ایشان رسید، و الا پیوند و رابطه جعفر بن أحمد بن متیل با سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عمری بسیار بیشتر بود و از همین رو پیش از این امر، شیعیان تردیدی در این نداشتند که آن کسی که پس از عمری قائم مقامش خواهد بود همین جعفر بن أحمد بن متیل است؛ لیکن انتخاب از ناحیه حضرت حجت صلوات الله علیه به نام حسین بن روح بیرون آمد و جعفر بن احمد در پیشگاه حسین بن روح همانگونه رفتار می کرد که نزد محمد بن عثمان عمری چنین بود تا آنکه حسین بن روح در سال ۳۲۶ رحلت فرمودند؛ مدت سفارت ایشان بیست و یک یا بیست و دو سال بود و روایت شده که محمد بن عثمان دو یا سه سال پیش از وفاتشان امر را به حسین بن روح ارجاع می‌دادند. عبد الله مامقانی، تنقیح المقال، ج۲۲ ، ص۵-۷۰ (۱٤)

۱. در هر دو نسخه چنین بود؛ برخی کلمات در نسخ خطی با رسم الخطی متفاوت از شیوه نگارش امروزی نوشته شده‌اند، از جمله: «برخواست»، که امروزه به شکل «برخاست» نوشته می‌شود، ما این قبیل موارد را در آثاری که احیا می‌شود تذکر می‌دهیم؛ ولی چون رسم الخط موجود در نسخه آسیبی به محتوا نمی‌زند و می‌تواند در آینده مقدمات یک پژوهش دستور زبانی و سیر تغییر رسم الخط کلمات باشد، ما عمداً آن را به شکل نگارش خود نسخه خطی می‌آوریم.

[آن مرد] گفت: آیا قاتل او لعنة الله علیه دشمن خدا بود؟

[حسین بن روح] گفت: بلی

آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط گرداند؟

شیخ گفت:

آنچه می‌گویم بفهم و بدان که مردم حق تعالی را نمی‌توانند دید و همه کس کلام الهی را بی‌واسطه نمی‌توانند شنید ولیکن جناب مقدس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان می‌فرستد که مثل ایشان باشد؛ زیرا که اگر رسول ایشان به صورت ایشان نمی‌بود و از غیر صنف ایشان بود هرآینه از ایشان نفرت می‌کردند و قبول قول ایشان نمی‌کردند و چون از جنس ایشان بودند و طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند گفتند نیستید شما مگر مثل ما، پس قبول نمی‌کنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از اتیان به مثل آن عاجز باشیم[1] و بدانیم که به آن سبب خدا شما را مخصوص گردانیده است به رسالت و خلافت خود؛

پس حق تعالی برای ایشان معجزه‌ای چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز بودند از اتیان به مثل آنها؛ پس بعضی از ایشان بعد از انذار و

---

۱. الشعراء، ۱۵۴: ﴿ما أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِين﴾

تخویف، طوفان آورد[1] و متمردان قوم خود را غرق کرد، و بعضی را در آتش انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید،[2] و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد که از پستانش شیر جاری بود،[3] و بعضی از ایشان دریا را شکافت[4] و از سنگ خشک چشمه‌ها جاری گردانید[5] و عصا را اژدها کرد،[6] و بعضی از ایشان کور و پیس را شفا داد و مرده را به اذن خدا زنده کرد و خبر داد ایشان را به آنچه می‌خوردند و در خانه‌ها ذخیره می‌کردند،[7] و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد[1] و

---

۱. العنکبوت، ۱۴: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُون﴾

۲. الأنبیاء، ۶۹: ﴿قُلْنا یا نارُ کُوني بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهیم﴾

۳. الکافي، ج۸، ص۱۸۵ (۱۵)

٤. الشعراء، ۶۳: ﴿فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظیم﴾

٥. البقرة، ۶۰: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدین﴾

٦. الأعراف، ۱۰۷: ﴿فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبین﴾

۷. آل‌عمران، ۴۹: ﴿وَرَسُولاً إِلی بَني إِسْرائیلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ

حیوانات با او سخن گفتند؛ چون این معجزات را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان به مثل آنها، پس حق تعالی به مقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود، پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب و در حالتی قاهر گردانید و در حالت دیگر مقهور؛ زیرا که [اگر] با این معجزات و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر بودند و به بلاها و مصائب ممتحن نمی‌شدند، هر آینه مردم ایشان را خدایان می‌دانستند و هر آینه نمی‌دانستند فضیلت صبر ایشان را بر بلاها ولیکن حق تعالی در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید تا آنکه درحال بلا و محنت صابر باشند و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند و تکبر و تبختر ننمایند و مردم بدانند که ایشان را خدایی هست که او خالق و مدبر ایشان است، پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند و حجت خدا تمام باشد بر کسی که در تاب ایشان از حد به در رود و دعوای پروردگاری از برای ایشان کنند

الْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ في بُيُوتِكُمْ إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين﴾

۱. القمر: ۱ ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَر﴾

یا معانده و مخالفت و عصیان ایشان نماید و آنچه ایشان آورده‌اند از جانب خدا، انکار کند تا آنکه هرکه هلاک شود بعد از اتمام حجت هلاک شود و هرکه نجات یابد به دلیل و برهان نجات یابد.

پس شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه اظهار نمود که آنچه گفتم از پیش خود نگفتم و از حضرت صاحب علیه السلام شنیدم.

[سبب ابتلای معصومین علیهم السلام گناه یا ترک اولی نیست]

و ابن بابویه[۱] و حمیری[۲] به سند صحیح و موثق روایت کرده‌اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که:

---

۱. معاني الأخبار، ص۳۸۳ [(۱٦)]

۲. منظور ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری صاحب کتاب قرب الإسناد است؛ آیة الله سید حسن صدر در تکمله أمل الآمل درباره وی می‌نویسد:
عبد الله بن جعفربن حسین بن مالک بن جامع حمیری، أبو العباس قمی؛ شیخ قمیین و وجه ایشان بود، آنگونه که در رجال نجاشی آمده در سال دویست و نود و اندی به کوفه آمد و از اهالی آنجا بسیار استماع حدیث کرد و کتب بسیاری را تصنیف نمود؛ و آنگونه که در الفهرست نیز هست ایشان ثقه‌ای از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده‌اند. و شیخ طوسی نیز در کتاب رجال خویش ایشان را توثیق نموده است. و در المقابیس آمده که نجاشی گفته است: حمیری ثقه و وجهی بوده است و با حضرت صاحب الأمر مکاتبه نموده و مسائلی در ابواب شریعت را از ایشان سوال کرده‌اند... (انتهی) و ابن طاوس نیز در فرج المهموم ایشان را توثیق نموده و گفته‌اند: حمیری ثقه و معتمد علیه [نامش] عبد الله بن

حـق تعـالی در قـرآن می‌فرمایـد کـه: آنچـه بـه شـما می‌رسـد از مصـیبتی پس بـه سـبب آن چیـزی اسـت کـه کسب کرده است آن را دستهای شما و عفو می‌کند خدا از گنـاه بسـیار؛[۱] پس چـه می‌فرماییـد در آنچـه رسـید بـه امیرالمؤمنین و اهـل بیـتش، آیا بـه کرده‌هـای ایشـان بـود و حـال آنکـه ایشـان اهـل بیـت عصـمت و طهـارت بودنـد و خود را به لوث گناهی نیالوده بودند.

حضرت فرمود که:

ایـن آیـه در حـق ایشـان نیسـت، ولـیکن حـق تعـالی مخصوص می‌گرداند دوستان خود را به مصیبت‌ها برای آنکـه مـزد دهـد ایشـان را بـه ثوابهـا، و درجـات ایشـان را مضـاعف گردانـد بی‌آنکـه گنـاهی کـرده باشـند، چنانچـه

جعفری حمیری است. و آنچه مجمع رجال از کشی نقل شده که او از اصحاب امام رضا(علیه السلام) بوده سهوی بیش نیست. بله اگرچه روایتی از ابوالحسن ثالث و ابومحمد علیهما السلام از وی دیدم؛ او کتابی به نام قرب الإسناد دارد که بحمد الله از آثار باقیمانده تا به امروز است. تکملة أمل الآمل، ج۳، ص۳۱۸ (۱۷)

۱. الشوری، ۳۰: وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر

حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌آنکه گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کرد.[۱]

[وقایع حال و آینده بر معصومین علیهم‌السلام مخفی نیست]

و صفار[۲] به سند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در خدمت آن حضرت نشسته بودند؛ فرمود که:

عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده‌اند و ما را امام می‌دانند و اطاعت ما را بر خود واجب می‌شمارند

---

۱. الکافی، ج۲، ص۵۰۴ (۱۸)

۲. شیخ عباس قمی، الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۴۱۸: صفار همان شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن فرّوخ قمی است؛ نجاشی آورده که: او وجهی بود در اصحاب قمی ما و ثقه و عظیم القدر و راجح و قلیل السقط در روایت بود؛ کتبی دارد که از آن جمله کتاب الصلاة و کتاب الوضوء است؛ (گویم) نجاشی در ادامه کتبش را مذکور ساخته و بصائر الدرجات را نیز در ضمن آنها ایراد کرده و آنچه که در دست ماست غیر از بصائر الدرجاتی است که تصنیف سعد بن عبد الله اشعری قمی است و از این کتاب [سعد بن عبد الله] جز منتخبی که شیخ حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول و صاحب کتاب المحتضر و کتاب الرجعة به جا گذاشته اثری از آن به ما نرسیده است؛ صفار در سال ۲۹۰ هجری قمری در شهر قم دیده از جهان فرو بست.

مانند طاعت خدا و به ضعف عقل‌های خود مرتبه ما را پست می‌کنند و عیب می‌کنند بر جماعتی که ما را می‌شناسند و رتبه ما را می‌دانند و کمالات ما را بیان می‌فرمایند و ایشان را نسبت به غلو می‌دهند؛ آیا گمان دارید که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گرداند و از ایشان مخفی دارد اخبار آسمان‌ها و زمین را و بر ایشان نرساند آنچه بر ایشان و دیگران واقع می‌شود؟!

[صلح یا جنگ اهل بیت عليهم‌السلام به دستور خدا و رسولش بوده است]

حمران[1] گفت:

فدای تو شوم، مرا خبر ده که چگونه بود امر علی بن ابی طالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم که

---

۱. منظور حمران بن أعین بن سنسن یا سنبس است که برادر زرارة بن أعین و از اجلای روات بوده‌اند و برای اشاره به فضل او نقل این قول مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه‌اش بر منهج المقال کفایت می‌کند که فرموده‌اند:
اخبار وارده در رجال و در کتب اخبار متواترا در مدح او وارد شده است و حتی از این اخبار آشکار می‌شود که او أجلّ و أحسن از زراره نیز بود.
محمد باقر الوحيد البهبهاني، تعليقة على منهج المقال، ص ۱۵۹ (۱۹)

خروج کردند و به دین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و جور بر ایشان غالب شدند و ظفر یافتند؟

حضرت فرمود که:

ای حمران! در علم الهی چنین گذشته بود و چنین مقرر شده بود و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله خروج کرد هر که خروج کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که ساکت شد از ما.[1]

[معصومین علیهم السلام تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند]

ای حمران! اگر وقتی که بلا نازل می‌شد و اهل جور بر ایشان غالب می‌شدند از خدا سؤال می‌کردند که ملک و پادشاهی آن طاغیان را برطرف می‌کرد زودتر از آنکه کسی رشته را بگسلد و دانه‌های آن از هم و بریزد ولیکن ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند و آنچه حق تعالی صلاح ایشان را در آن می‌دانست غیر آن نمی‌خواستند.

---

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۲۴ (۲۰)

[ابتلائات معصومین (علیهم السلام) برای وصول به درجات عالیه بود] [۱]

ای حمران، آنچه به ایشان رسید برای گناهی نبود که مرتکب شده باشند و عقوبت معصیتی نبود که مخالفت خدا در آن کرده باشند ولیکن برای آن بود که خدا می‌خواست که به آن درجات عالیه در بهشت برسند پس چیزهای بد در حق ایشان به خاطر خود مرسان. [۲]

---

۱. در خصوص خود سید الشهداء (علیه السلام) نیز در نقلی که ایشان برای وداع نزد قبر مطهر جد خویش (صلی الله علیه و آله) رفته و خوابی می‌بینند آمده که در عالم رؤیا حضرت رسول به ایشان می‌فرماید که در بهشت درجاتی است که جز با شهادت بدان نتوانی رسید:

پس پیامبر در خواب او آمد و حسین را در بر گرفت و به سینه‌اش چسبانید و شروع به بوسیدن دو چشمانش نمود و می فرمود: پدرم فدای تو؛ گویا می‌بینمت که به خون خویش آغشته شده‌ای میان گروهی از این امت که شفاعتی مرا امید دارند! و نزد خدا هیچ جایگاهی ندارند؛ پسر عزیزم! تو به سوی پدرت و مادرت و برادرت می‌آیی و اینان نیز مشتاق تواند و همانا در بهشت درجات عظیمی هست که جز با شهادت بدانها نمی‌رسی. الأمالی صدوق، ص۱۵۲ (۲۱)

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج۱، ص۱۲۵ (۲۲)

[سبب دلاوری و بی‌باکی أصحاب سید الشهداء علیه السلام در میدان نبرد] [۱]

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که:

یابن رسول الله، چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام با آنکه می‌دانستند که کشته می‌شوند اقدام بر جهاد می‌نمودند و بی‌باکانه خود را در دریای جنگ می‌افکندند؟

حضرت فرمود که: پرده از پیش دیده ایشان برداشته بودند و منزل‌های خود را در بهشت دیده بودند، پس مبادرت می‌کردند که کشته شوند و به منزل‌های خود برسند و حوریان خود را در بر گیرند. [۲]

---

۱. علامه مجلسی أعلی الله مقامه در بحار الأنوار بابی تحت عنوان "فضل الشهداء معه و علة عدم مبالاتهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحا لا یبالي بما یجري علیه" آورده‌اند که احادیثی پیرامون سبب عدم مبالات اصحاب از کشته شدن را در ذیل آن نقل نموده‌اند. (بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۷۹)

۲. علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۹ [(۲۳)]

و قطب راوندی[1] به سند صحیح از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که:

---

۱. أفندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج۲، ص۴۱۹: شیخ امام و فقیه قطب الدین ابوالحسین سعید [حسب ضبط علامه مامقانی: سعد] بن هبة الله بن حسن راوندی فاضلی عالم و متبحر و فقیه و محدث و متکلمی که بصیر به روایات بود و شاعر نیز بود؛ گفته شده که ایشان رحمه الله شاگرد شاگردان شیخ مفید بوده‌اند. صاحب مختصر تاریخ ابن خلکان در شرح حال ابن راوندی [حسب تعبیر او ابن راوندی معروف به زندقه] آورده که راوند به فتح راء و واو قریه‌ای از قاسان در نواحی اصفهان است و لاوند [ظاهرا راوند باید می‌بوده باشد و إلا أیضا گفتن وجهی نداشت] أیضا ناحیه‌ای در نیشابور است و قاسان با سین غیر از قاشان است که در مجاورت قم قرار دارد؛ انتهی.
صاحب کتاب نظام الأقوال [یعنی نظام الدین محمد بن حسین قرشی ساوجی] گفته که: قطب راوندی در مقبره ست [در لهجه جبل عامل به معنای سیدة] فاطمه سلام الله علیها و علی أبیها السلام مدفون شده‌اند.
و شیخ بهائی در حواشی فهرست شیخ منتجب الدین در شرح حال قطب الدین راوندی فرموده که: این جمله چیزی بود که من به خط شاگرد قطب الدین رازی یعنی محمد رضا مشهدی در بلده تبریز یافتم: ظاهرا ایشان منسوب به راوند قریه‌ای از قرای کاشان است و در قم و در مقبره ست [سیده] فاطمه سلام الله علیها و علی أبیها و أخیها مدفون هستند؛ انتهی

حشری [منظور محمد امین حَشری (با سکون شین) انصاری تبریزاست] شاعر مشهور در کتاب تذکرة الأولیاء في أحوال العلماء نقل کرده که قبر قطب الدین راوندی در قریه خسروشاه از توابع تبریز است.

گویم: من نیز قبری را در آن قریه دیدم که نزد اهالی آنجا به قبر قطب راوندی شناخته می‌شد و آنجا را زیارت می‌کردند و من نیز زیارتش کردم و بعید نیست که یکی از این دو موضع قبر شیخ قطب راوندی و آن دیگری قبر سید فضل الله راوندی باشد؛ یا اینکه یکی از آن دو قبر، قبر اولاد ایشان یا قبر والدشان یا جد ایشان باشد و قبر دیگری قبر خود ایشان باشد؛ و در آن قریه [یعنی قریه خسروشاه] قبر سلار بن عبد العزیز دیلمی نیز بود والله یعلم فلاحظ.

ایشان مولفاتی دارند که کتاب منهاج البراعة در شرح نهج البلاغة ایشان معروف است.. [و گویا اولین شرح بر نهج البلاغة است]

جماعتی از خاصه و عامه به تألیف کتبی با عنوان تهافت الفلاسفة پرداخته‌اند که در میان شیعه یکی از ایشان همین شیخ قطب الدین راوندی است [و در آن به رد آرای فلاسفه پرداخته‌اند؛ و به رغم گزارش آقابزرگ از وجود چنین کتابی در فهرست کتابخانه آستان تا به امروز اثری از آن به چشم نمی خورد].

[علامه مجلسی] در بحار فرموده‌اند: "و کتاب الخرائج والجرائح و کتاب قصص الأنبیاء حسب آنچه از اسانید کتب و نیز اشتهار آن پیداست از تألیفات شیخ امام قطب الدین ابی الحسین سعید بن هبة الله بن حسن راوندی است. و بعید هم نیست که [کتاب قصص الأنبیاء] تألیف فضل الله علی بن عبید الله حسنی راوندی باشد؛ کما اینکه از برخی اسانید سید بن طاوس ظاهر می گردد و در رسالة النجوم و فلاح السائل تصریح به این می‌کند و مسأله خاصی هم نیست،

من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شد در آن شب با اصحاب خود گفت که:

اینک شب در آمد و راه گریختن بر شما گشوده شد پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفاکار مرا می‌طلبند و با دیگری کار ندارند و اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد و من بیعت خود را از گردن شما گشودم. ایشان گفتند: به خدا سوگند که این هرگز نخواهد شد. حضرت فرمود که: فردا کشته خواهید شد و یکی از شما به در نخواهد رفت. ایشان گفتند: حمد می‌کنیم خداوندی را که ما را مشرّف کرده است به این کرامت که با تو شهید شویم؛ پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند و حضرت دعا کرد ایشان را و فرمود

زیرا این کتاب منحصر در قصص و اخباری است که معظم آن مأخوذ از کتب شیخ صدوق است؛ انتهی.

گویم: لیکن خود ابن طاوس نیز در کتاب مهج الدعوات تصریح کرده که کتاب قصص الأنبیاء تألیف سعید بن هبة الله راوندی است و اینکه بگوییم هر کدام ایشان کتابی در این باب داشته‌اند امری ممکن است لیکن بعید می‌نماید.[۲۴]

که: سر بالا کنید و نظر کنید؛ چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند؛ پس حضرت منزل هریک را به او نشان داد، تا آنکه همه منازل خود را شناختند و حور و قصور و نعمتهای موفور خود را دیدند و به این سبب در آن صحرا رو به نیزه و شمشیر می‌رفتند که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعم گردند.[۱]

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود که:

چون کار بر پدرم تنگ شد و آن کافران از هر سو آن حضرت و اصحابش را در میان گرفتند، اهل آن معرکه احوال آن حضرت را برخلاف احوال خود دیدند؛ زیرا که دل‌های ایشان ترسان شده بود و رنگهای ایشان متغیر گردیده بود و مفاصل بدن ایشان می‌لرزید و آن حضرت با مخصوصان اهل بیت او روی‌های ایشان شکفته بود و رنگ ایشان افروخته بود و سکون قلب و اطمینان جوارح

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸٤۷ (۲۵)

ایشـان بیشـتر شـده بـود. پـس بعضـی از اصـحاب آن حضرت گفتند که: نظر کنید به سوی این شیر بیشه شجاعت که پروا از مردن ندارد و آرزومند شهادت است.

حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود که:

صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر به منزله پلی که از آن در گذرید و از شدت و بدحالی منتقل شوید به سوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی، پس کیست از شما که نخواهید[۱] از زندانی به قصری منتقل شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مثل کسی که از قصر و قباب به سوی زندان و عذاب رود؛ به درستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است و مرگ جسر مؤمن است به سوی بهشت‌های ایشان و جسر کافران است به سوی عذابهای ایشان و من هرگز دروغ نگفته‌ام و از پدران خود دروغ نشنیده‌ام.[۲]

---

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

۲. معاني الأخبار، ص۲۸۸ (۲۶)

و ایضا به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی[1] روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نظر کرد به سوی عبدالله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود:

---

۱. علامه شیخ عبد الله مامقانی رضوان الله علیه در تنقیح المقال خویش نکاتی پیرامون ابو حمزه ثمالی بیان فرموده‌اند که به برخی از آن اشاره می‌کنیم:
ثمالی منسوب به ثمالة ـ با ثاء مضمومه علی الأصح و ثاء مفتوحه بنابر ضبط ابن خلکان ـ لقب عوف بن أسلم بن أحجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبد الله بن مالک بن نصر به أزد است که پدر بطنی از ازد محسوب می‌شود که همان رهط [قبیله] معروف ابو حمزه است و بدین جهت عوف را به ثمالی ملقب کردند که وی قوم خویش را طعام داد و شیری همراه با ثُماله ـ یعنی رغوه و سرشیر ـ به ایشان نوشانید. و صدوق تصریح کرده که أبی حمزه از بنی ثمالة نیست، چنانچه در مشیخه‌اش فرموده: او از حی [قبیله] بنی ثعل است و بخاطر اینکه خانه‌اش در بین بنی ثمالة بوده به آنها منسوب شده است. گویم: ثعل ـ بر وزن صُرَد ـ ابن جرم بن عمرو بن غوث حی [قبیله]ای از طی است و با این حساب ابو حمزه دیگر أزدی نخواهد بود بلکه از بنی طی است که طی نیز از کهلان است نه أزد. شیخ طوسی رحمه الله در رجال خویش تارة گوید که ایشان از أصحاب سجاد (علیه السلام) بوده با این عبارت که: ثابت بن أبی صفیه دینار ثمالی أزدی، کنیه‌اش أبو حمزه و کوفی است و در سال صد و پنج از دنیا رفته است... الخ. گویم: لازمه اینکه تاریخ وفات أبی حمزه را در سال صد و پنج دانسته این است که قول آن کسی که قائل به بقای ایشان تا زمان امام کاظم (علیه السلام) بوده را اشتباهی صرف بدانیم؛ زیرا که وفات امام صادق (علیه السلام) در سال صد و چهل و هشت بوده است و با این حساب این تاریخ چهل و سه سال پس از وفات

هیچ روزی بر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) سخت‌تر نبود از روز احد که عم او شیر خدا و رسول، حمزه بن عبدالمطلب در آن روز شهید شد. و بعد از آن، روز موته بود که پسر عم او جعفر بن ابی طالب شهید شد؛ پس حضرت فرمود که:

روزی به روز حسین نمی‌رسد که سی هزار نامرد که دعوی می‌کردند که از این امت‌اند آن امام مظلوم را در میان گرفتند و هریک تقرب می‌جستند به سوی خدا به

ابی حمزه خواهد بود، پس چگونه می‌توان تصور کرد که ایشان زمان امام کاظم (علیه السلام) را درک کرده باشند؟! بلکه اصلا مقتضای تاریخ وفات حضرت باقر (علیه السلام) ـ که سال صد و چهارده یا صد و شانزده و یا هفده هجری بوده ـ نیز این است که ابوحمزه زمان امام صادق (علیه السلام) را نیز درک نکرده است، در نتیجه اینکه شیخ طوسی رحمه الله ـ با وجود ضبط وفات ایشان در سال صد و پنج هجری ـ ایشان را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نیز دانسته‌اند وجهی نخواهد داشت و گویا از زمان آغاز امامت امام صادق (علیه السلام) غفلت نموده‌اند. البته من خود به نسخه‌هایی از رجال شیخ طوسی مراجعه کردم و در برخی از نسخ قابل اعتماد آن در ضمن أصحاب صادق (علیه السلام) یافتم که تاریخ وفات ایشان را بجای (خمس) (خمسین) ضبط کرده بودند و با این حساب شکی در این نخواهد بود که ایشان دو سال از زمان امام کاظم (علیه السلام) را نیز درک کرده‌اند. تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۱۳، ص ۷-۲۵۶ (۲۷)

خون او را[1] و ایشان را موعظه می‌کرد و خدا را به یاد ایشان می‌آورد و پند پذیر نشدند و دست از او برنداشتند تا آنکه او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند.

پس فرمود که:

خدا رحمت کند عباس را که جان‌فشانی کرد و مردانگی کرد[2] و جان خود را فدای برادر خود گردانید تا آنکه دستهایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض دستهای او دو بال به او کرامت کرد که به آن بال‌ها با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند، چنانچه جعفر بن ابی طالب را دو بال داده. و به درستی که عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی منزلت او می‌کنند.[3]

---

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

۲. نسخه دانشگاه: - کرد

۳. أمالی صدوق، ص٤٦٢ (٢٨)

و ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: هیچ شهیدی نیست مگر آنکه آرزو می کند که کاش با حسین شهید شده بودم و با او داخل بهشت می‌شدم.[۱]

ای شیعیان و مؤمنان بدانید که واقعه‌ای از این شنیع‌تر و مصیبتی از این فظیع‌تر از ابتدای عالم تا انقضای بنی‌آدم واقع نشده و نخواهد شد[۲] و باید که وقوع این امر باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام گردد؛ زیرا که هرکه در این دنیا مرتبه‌اش نزد حق تعالی عظیم‌تر است

---

۱. کامل الزیارات، ص۱۱۱ (۲۹)

۲. پس بطلان این سخنان مشخص خواهد بود که گفته شود: «اینکه جرأت نمی کنم که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایات نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگهای صلیبی و جنایتهایی است که مسیحی‌ها در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایتهایی است که همین اروپایی‌ها در اندلس مرتکب شدند». «شرق هرگز از نظر جنایت به غربی نمی‌رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی کنید: یکی آتش زدن زنده زنده، و دیگر قتل عام کردن زنان». «به هر حال من جرأت نمی کنم بگویم جنایتی مثل کربلا در دنیا وجود نداشته است، ولی می‌توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است». مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج۱، ص۱۹

لازم به ذکر است تفاوت جنایت کشتن امام معصوم و سایر جنایات واضح است، مضافا، این نیز صحیح نیست که گفته شود در تمام تاریخ مشرق زمین آتش زدن زنده زنده، و قتل عام کردن زنان وجود ندارد. حمله سپاه یزید به مدینه و تجاوز به زنان، زنده زنده سوزاندن فجائه سلمی توسط خلیفه اول و... همه مثال‌های نقضی برای اشتباه بودن این ادعاهاست.

بلای او سخت‌تر و ابتلای او بیشتر است[۱] و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدتها می‌باشند و پیوسته از حق تعالی به دعا و تضرع مرتبه شهادت و شدت مصیبت را می‌طلبند و آنها که دوست و معبود خود را شناخته‌اند سر باختن در راه او را اعظم سعادت‌ها می‌دانند و تعب‌های ایشان راحت است و رضای محبوب ایشان در هرچه باشد منتهای لذت ایشان است و بسیاری از پیغمبران را پوست سر کندند و بر بدترین سیاست‌ها کشتند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مذلت‌ها و آزارهای عظیم کشیدند و حق تعالی برای کرامت پیغمبر آخرالزمان آن آزارها را بر اهل بیت آن حضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات او و ایشان گردد. و اکثر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می‌کردند و حق تعالی دعای ایشان را رد نمی‌کرد و اگر دعا می‌کردند که آسمان به زمین آید یا زمین سرنگون شود البته می‌شد و لیکن به قضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند و

---

۱. در کتاب شریف الکافي، باب شدة ابتلاء المؤمن احادیث متعددی در این معنی وارد شده است که برخی از آنها را در پیوست آورده‌ایم. (۳۰)

هرچند افواج ملائکه و جن به یاری آن حضرت می‌آمدند قبول نمی‌کرد[1] و برای آنکه می‌دانست که حق تعالی می‌خواهد که او به درجه رفیعه

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۳۳۰: سید محمد بن أبی طالب در مقتل خویش از شیخ مفید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السّلام از مدینه حرکت نمود، گروه‌هایی از ملائکه با آن حضرت ملاقات نمودند که حربه‌هایی به دست داشتند و بر اسب‌های بهشتی سوار بودند، به آن حضرت سلام کردند و گفتند: ای کسی که بعد از جد و پدر و برادر خود حجت خدا بر خلق هستی، خداوند جد بزرگوار تورا در چند جا به وسیله ما امداد نمود. تورا هم به واسطه ما امداد نموده است. امام حسین علیه السلام فرمود: وعده من و شما در محل قبر و بقعه من باشد که کربلا است و در آن شهید خواهم شد. هنگامی که وارد کربلا شدم نزد من بیایید. ملائکه گفتند: ای حجت خدا! تو به ما دستور بده تا ما گوش سپاریم و اطاعت نماییم. پس آیا تو از دشمنی که با تو روبرو خواهد شد باکی داری، تا ما با تو باشیم [و همراهیتان کنیم]؟ فرمود: نه؛ آنان به من دست نخواهند یافت و به من آسیبی نخواهند رساند تا وارد کربلا شوم.
سپس گروه‌هایی از جن که مسلمان بودند به حضور امام حسین مشرف شدند و گفتند: ای سید ما! ما شیعه و انصار تو هستیم. هر امری که داری و هر چه که می‌خواهی به ما بگو! اگر تو ما را به قتل تمامی دشمنانت مأمور فرمایی و در همین مکان باشی، ما شما را کفایت خواهیم بود. امام حسین علیه السلام به آنان جزای خیر داد و فرمود: آیا قرآنی را که خدا بر جدم نازل کرده نخوانده‌اید که می‌فرماید:
«أینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة» نساء / ۷۸
«هر کجا باشید، شما را مرگ درمی یابد هر چند در برج‌های استوار باشید.» و نیز می‌فرماید: «لبرز الّذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم» آل عمران، ۱۵۴ «اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده،

شهادت برسد و حجت خدا را بر خلق تمام کند و می‌دانست که اگر خدا خواهد بدون یاری ملائکه و جنیان او را نصرت می‌تواند داد، لهذا قبول نکرد و دانست که فرستادن ایشان برای اظهار عزت و کرامت اوست نزد حق تعالی؛ چنانچه منقول است که از حضرت لقمان﵇ پرسیدند که چرا پیغمبری را قبول نکردی؟ گفت که: اگر خدا می‌خواست که البته من پیغمبر شوم به اختیار من نمی‌گذاشت.

قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند.» اگر من در مکان خود بمانم، پس این مردم بیچاره چگونه آزمایش خواهند شد؟ و چه کسی در بقعه من که در کربلا است ساکن خواهد شد؟ در حالی که خدا در هنگام گسترش زمین آن بقعه را برای من انتخاب نموده و آن را پناهگاهی برای شیعیان ما قرار داده و در دنیا و آخرت برای ایشان محل امن و امان خواهد بود. شما در روز شنبه که روز عاشورا است و من در آخر آن روز شهید خواهم شد، نزد من بیایید. در آن روز احدی از مردان اهل بیت و برادران من باقی نخواهد ماند. آن روز سر من برای یزید فرستاده خواهد شد.

گروه جن در جواب آن بزرگوار گفتند: ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو واجب نبود و جایز بود که ما با دستور تو مخالفت کنیم، به خدا قسم تمام دشمنان تو را قبل اینکه به تو برسند نابود می‌کردیم. امام حسین﵇ در جواب آنان فرمود: به خدا قسم که ما از شما بر ایشان مسلط تر هستیم. ولی هر کس که هلاک و کافر می‌شود، باید با دلیل و بینه هلاک شود و هر کسی که زنده و مؤمن می‌گردد، باید با دلیل و بینه باشد.

و جمیع پیغمبران و اوصیا آرزوی منزلت آن حضرت می‌کردند و آن حضرت در دل شاد بود به رفتن و در راه دوست کشته شدن و آن سخنان که به ظاهر می‌فرمود برای اتمام حجت برای کافران بود، چنانچه از اخبار پیش ظاهر شد؛ و آن جمعی که در خدمت آن حضرت بودند و رشحه[ای] از دریای معرفت آن لجّه علم ربّانی به ایشان رسیده بود از روی شوق خود را به کشتن می‌دادند و از الم تیر و نیزه و شمشیر پروا نداشتند.

و از حضرت امام محمد باقر(علیه السلام) منقول است که:

حق تعالی مؤمن را به هر بلا مبتلا می‌گرداند و نیست بلا مگر از برای مؤمن ولیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات می‌دهد.

پس فرمود که:

حضرت امام حسین(علیه السلام) در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یکدیگر می‌گذاشت و می‌گفت کشتگان با گشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبران‌اند.[۱]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۱۱ [۳۱]

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین ﷺ در روز شهادت با اصحاب خود گفت که حضرت رسول ﷺ با من می گفت که:

ای فرزند گرامی، زود باشد که تو را ببرند به سوی عراق به زمینی که در آنجا ملاقات می‌نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان و آن زمین را عمورا می‌نامند و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از اصحاب که الم جراحت آهن نخواهند یافت؛ پس این آیه را خواند: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾[1] پس آتش حرب بر تو و بر ایشان بَرد و سلام خواهد بود.

پس حضرت امام حسین ﷺ فرمود که:

بشارت باد شما را که به نزد پیغمبر خود می‌رویم و نزد آن حضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد، پس اول کسی که در رجعت برخواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین ﷺ خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد ﷺ ظاهر شود؛ پس بر من نازل خواهد شد گروهی از

---

۱. انبیاء، ۶۹

آسمان که پیش از این نازل نشده باشند و فرود آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای ملائکه و محمد و علی و برادرم با جمیع ائمه علیهم السلام که همه بر اسبان ابلق از نور سوار باشند و مخلوقی پیش از ایشان بر آنها سوار نشده باشد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله لوای خود را حرکت دهد و به دست قائم ما دهند با شمشیر خود و با این حال مدتها در زمین بمانیم و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر جاری گرداند. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسالت را به من دهد و به سوی مشرق و مغرب فرستد که هرکه دشمن خدا باشد خونش را بریزم و جمیع بتها را بسوزانم تا آنکه جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده می‌شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آیند و می‌گویند راست گفتند خدا و رسول، پس حضرت با ایشان هفتاد نفر را به سوی بصره می‌فرستد که مخالفان بصره را به قتل می‌رسانند و لشکری به جانب بلاد روم خواهد فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نماید؛ پس من خواهم کشت هر

حیوان حرام گوشت را تا آنکه برروی زمین نماند مگر طیب و نیکو، و بر یهود و نصاری و سایر ملل، اسلام عرض خواهم کرد و ایشان را میان اسلام و کشته شدن مخیر خواهم گردانید و هرکه قبول اسلام کند براو منت خواهم گذاشت و هرکه قبول نکند خونش را خواهم ریخت و هر که از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی به سوی او خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلت او را در بهشت به او بنماید و برروی زمین کوری و زمین گیری و مبتلایی نخواهد ماند مگر آنکه به برکت ما اهل بیت شفا یابد و برکت‌های خدا از آسمان به سوی زمین فرود آید، به مرتبه‌ای که درختان آن قدر بار بردارند که شاخه‌هایشان بشکند و میوه زمستان را در تابستان بخورند چنانچه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1] یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری نمایند هرآینه خواهیم

۱. اعراف، ۹۶

گشود بر ایشان برکت‌ها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به آنچه کسب کرده بودند.

پس حضرت فرمود که: خدا خواهد بخشید به شیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند بر ایشان چیزی در زمین تا آنکه اگر کسی خواهد که خبر خانه خود را بداند زمین او را خبر دهد به احوال ایشان. تمام شد حدیث.[1]

و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسل‌های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان ظاهر نیست، و حق تعالی نام آن بزرگوران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرو گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند و رؤس منابر و منایر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می‌گردانند و پادشاهان زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص رو بر خاک آستان ایشان می‌مالند و هر روز

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۴۸ (۳۲)

چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند و چندین هزار به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می‌شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می‌گردند و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می‌رسند و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلّی می‌گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و الاف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می‌یابند و آنها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می‌گردند و از قرب معنوی آن مقربان خداوند رحمان در هر ساعت به هر جا[1] و فیض‌ها می‌یابند، و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت؛ پس کدام جلالت از این

---

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

عظیم‌تر و کدام بزرگی از این بیشتر می‌تواند بود و کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلالت می‌تواند نمود؟

[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت]

و اما شبهه‌ای که در خاطر عوام می‌باشد که آن حضرت با وجود آنکه می‌دانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا می‌رفت و اهل بیت خود را می‌برد؟

این شبهه چندین جواب دارد و جواب مجملش آن است که:

[معصومین مکلف به اموری دیگرند]

احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع‌اند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند رفع آن قضاها که بر آنها مطلع گردیده‌اند از خود بکنند باید که هیچ قضا در ایشان جاری نگردد و به هیچ بلا مبتلا نشوند و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان واقع شود. و این خلاف مصلحت علیم قدیر است و باید که ایشان به علم واقع مکلّف نباشند و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست

اشیا، و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف بودند بایست که با هیچکس معاشرت نکنند و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند و اگر چنین می‌بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر به عثمان نمی‌داد و عایشه و حفصه را به حباله خود به در نمی‌آورد و هرگاه چنین باشد پس حضرت امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی‌وفا اگر حضرت تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان می‌نمود ایشان را به ظاهر بر حضرت حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی‌شد.

[نرفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی‌شد]

وجواب دیگر آنکه دروقتی نرفتن فایده می‌کرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود، زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او برند یا به قتل آورند، چنانچه مکرر خود می‌فرمود که چون خواستند مرا بکشند گریختم دروقتی که محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می‌کرد حضرت فرمود که: ای برادر اگر من در

سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البته بنی‌امیه مرا به در می‌آورند و به قتل می‌رسانند.[۱]

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمر بن سعد [عمرو بن سعید] بن العاص[۲] داد و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حیله که ممکن باشد حضرت را بگیرد[۳] یا به قتل آورد. سی نفر از اکابر بنی‌امیه ملاعین را برای این کار در آن سال فرستاد و به این سبب آن حضرت احرام حج را به عمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه اعراف شد[٤] و لهذا در زمان معاویه لعین که برای مصلحت

۱. بحار الأنوار، ج٤٥، ص۹۹: و با اسانید مختلف روایت شده آنگاهی که محمد بن حنفیه حضرت را از خروج به سوی کوفه منع کرد حضرت [در جواب او] فرمود: به خدا قسم ای برادرم اگر در لانه جنبنده‌ای از جنبندگان زمین نیز بودم اینان مرا بیرون می کشیدند تا مرا بکشند.(۳۳)

۲. عمرو بن سعید بن العاص بن سعید بن العاص بن أمیة بن عبد الشمس معروف به أشدق و لطیم الشیطان؛ گویند که فک پایینی وی مایل به سمت داخل بود و دندان و فک بالایی وی جلوتر بود و از همین رو وی را بدین دو لقب نامیده‌اند؛ یزید لعین چون دید ولید بن عتبه در بیعت گرفتن، درنده خویی او را به دلایلی به مرحله عمل وارد نساخت، وی را از ولایت مدینه عزل کرد و عمرو بن سعید أشدق را به جای او گماشت تا منویات شیطانی او را اجرایی کند.

۳. نسخه دانشگاه: بگیرند

٤. طریحی، المنتخب، ص ٤٢٤-٤٢٣ : روایت شده روزی که مسلم بن عقیل کشته شد روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه بود که روز خروج امام حسین(علیه السلام) از

دنیای خود ظاهر را رعایت می کرد و مبادرت به قتل و اذلال ظاهراً نمی‌نمود، حضرت اجابت دعوت کوفیان نفرمود و صبر کرد؛ پس هرگاه حضرت داند که بر هر حال کشته می‌شود و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلّت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود.

[اگر مصلحت در اعتلای دین باشد خداوند اولیای خویش را به خوض در خطرات مکلف می‌فرماید]

جواب دیگر آنکه وقتی که حق تعالی مصلحت در اعلای دین خود داند پیغمبران و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض مخاطرات عظیمه می‌نماید، چنانچه حضرت نوح(علیه السلام) را به تن تنها بر چندین هزار کس مبعوث گردانید و موسی و هارون را به دعوت فرستاد و حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)

مکه به عراق پس از طواف و سعی و حل از إحرامشان بود و حضرت(علیه السلام) حجشان را عمره مفرده ساختند و نتوانستند که حجشان را به اتمام برند، زیرا که خوف آن داشتند که به ایشان شبیخون بزنند؛ چرا که یزید لعنه الله عمر بن سعد [عمرو بن سعید] بن عاص را با لشگری عظیم گسیل داشته بود و تولیت حج را به او داده بود و وی را امیر حج آن سال کرده بود و به او توصیه کرده بود که حسین(علیه السلام) را مخفیانه دستگیر کند و اگر نتوانست ایشان را ترور کند؛ و آن لعین سی تن از شیاطین بنی امیه را در میان حاجیان جا زده بود و آنان را به کشتن حسین(علیه السلام) به هر نحو ممکن دستور داده بود، و همین که امام حسین(علیه السلام) این مطلب را دانستند از احرام حج بیرون رفتند و آن را عمره مفرده قرار دادند.[۳۴]

را تبلیغ رسالت درمکه نمود واگر ایشان را برای مصلحت ازشرّ اعادی حفظ نمود بسیاری ازپیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که به انواع سیاست ها شهید گردند. ودرحقیقت اگرنظرکنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوارخودکرد واگربا یزید صلح می کرد و انکارافعال قبیحه اونمی‌نمود[1] دراندک وقتی شرایع دین واصول وفروع ملت سید المرسلین مندرس ومخفی می‌شد ومعاویه چندان سعی در اخفای آثارآن حضرت کرده بودکه قلیلی باقی مانده بود وآن قلیل نیزبه اندک زمانی برطرف می‌شد وقبایح اعمال وافعال آن ملاعین درنظرمردم مستحسن می‌شد وکفرعالم را می گرفت. شهادت آن حضرت باعث آن شدکه مردم قدری ازخواب غفلت بیدارشدند وقبایح عقاید واعمال ایشان را فهمیدند وصاحب خروج‌ها مانند مختار[2] وغیراوبه هم رسیدند

---

۱. در هر دو نسخه «می‌نمود» آمده بود که با توجه به معنا و سیاق «نمی‌نمود» باید باشد.

۲. علامه مجلسی فصل بیست و یکم از کتاب جلاءالعیون را به بررسی احوال مختار اختصاص داده‌اند. ایشان با اشاره به اینکه روایات درباره مختار مختلف وارد شده است بعد از اشاره به روایتی که وجود محبت به خلیفه اول و دوم در دل مختار را بیان می کنند، ضمن اشاره به اختلاف علمای امامیه در خوب یا بد دانستن مختار، می‌نویسند: و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می‌شود آن است که او در خروج خود نیّت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است، و لیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد. جلاءالعیون، ص۶۵۹

ودرارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند وهمان باعث انقراض و استیصال ایشان شد ودراواخر دولت بنی امیه واوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوتی نداشتند ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین علوم الهی را درمیان خلق منتشرکردند وبدع ارباب ظلم وعدوان را ظاهرساختند ومشاهده علوم ومعجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیارشدند[۱] ودین حق امامیه ظاهرشد وحجت برعالمیان تمام شد وتا حال بحمدالله درجمیع بلاد شیعیان هستند وکتب ایشان و شرایع مذهب ایشان ازجمیع مذاهب مضبوط تراست وعلمای ایشان از علمای جمیع مذاهب بیشترودانا ترند، واگرنیک تأمّل نمایی همه اینها ازبرکات خروج سید شهداء است، فدای اوباد جان من وجان جمیع شیعیان.

[اعتراض برفعل معصوم درحقیقت اعتراض به خدای متعال است]

جواب مجمل دیگرآنکه بعد ازثبوت عصمت وامامت ایشان، درامور برایشان اعتراض کردن درهرچه ازایشان صادرشود ازمحض جهل و خطا است ودرحقیقت اعتراض برایشان اعتراض برخداست وایشان آنچه می کرده‌اند به فرموده خدا می کرده‌اند.

---

۱. درهردو نسخه چنین بود.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حریز[1] به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کرد که: فدای توشوم چه بسیار کم است بقای

---

۱. حریز بن عبد الله الأزدي السجستاني؛ دلیل اینکه با وجود عربی بودن وی را سجستانی خوانند این است که وی برای تجارت روغن زیاد به سجستان یا همان سیستان سفر می‌نمود و از همین رو به سجستانی نیز مشهور شده بود. در زمان حیات حضرت صادق عليه السلام در ولایت سیستان برروی خوارج شمشیر کشید و حسب قول نجاشی حضرت وی را از خود راند؛ لیکن این راندن دلیل بر جرح ایشان نیست زیرا فعلی مجمل است و وجه آن معلوم نیست و چه بسا وجهش همچون لعن أجلائی مانند زراره بوده که برای حفظ ایشان صورت می‌گرفت. صاحب تنقیح مقال حسب نقل قول علامه وحید بهبهانی در تعلیقه‌اش بر منهج المقال میرزای استرآبادی از جد مادری خویش یعنی مجلسی اول رضوان الله علیه کلامی را در خصوص توضیح این حجب و راندن ایراد کرده‌اند که از نظر گذراندن آن خالی از لطف نیست:
تنقیح المقال في علم الرجال، ج۱۸، ص۲۰۵: توضیح آن همانی است مجلسی اول رحمه الله آورده که ـ حسب نقل سبط یگانه خویش [وحید بهبهانی] در تعلیقه [بر منهج المقال] ـ فرموده‌اند: ظاهر آن است که این حجب و راندن بخاطر حفظ او بوده تا بدان مشهور شود و ضرری به او نرسد؛ زیرا خروج کردن [و قیام مسلحانه] نزد مخالفین امر خطیری محسوب می‌شد و اگر مشهور می‌شد که اصحاب امام صادق عليه السلام خروج به سیف می‌کنند ممکن بود به تمام آنها ضرری برسد، چناچه از اخبار منصور دوانیقی با امام صادق عليه السلام آشکار می‌شود؛ و ظاهر آن است که این حجب و راندن ادامه‌دار نبوده و چند روزی چنین بوده است. و این حریز اخبار بسیاری از امام صادق عليه السلام روایت کرده است.[۳۵]

شما اهل بیت واجل های شما به یکدیگر نزدیک است با آنکه احتیاج مردم به شما بسیار است.

حضرت فرمود که:

هریک از ما صحیفه دارد که آنچه باید در مدت حیات خود به عمل می‌آورد درآن صحیفه هست و چون آن صحیفه تمام می‌شود می‌داند که وقت ارتحال اوست به سرای باقی، پس درآن وقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد او می‌آید و اورا خبر می‌دهد که وقت وفات تو رسیده است و منزلت اورا نزد خدا به او می‌نماید و چون حضرت امام حسین به صحیفه خود عمل کرد هنوز آنها تمام نشده بود که حضرت رسالت خبر شهادت را به او داد و اورا مأمور به جهاد گردانید و چون مشغول جهاد شد ملائکه استدعای نصرت آن حضرت کردند، چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود، حق تعالی به ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشید و بر مصیبت او بگریید تا او به دنیا برگردد در رجعت و شما یاری او بکنید و او طلب خون خود بکند.[1]

---

۱. الكافي، ج۱، ص۲۸۳ (۳۶)

این بود آنچه درآن صحیفه نوشته شده بود وهنوزبه عمل نیامده است.

وبه روایت معتبر دیگر جبرئیل درهنگام وفات رسول جلیل وصیت نامه آورد ودوازده مهرازطلای بهشت برآن زدکه هرامامی مهرخود را بردارد وبه آنچه درتحت آن مهرنوشته شده درایام حیات خود عمل نماید.[۱]

[این مسأله ازفروعات قضا وقدراست ونباید درآن خوض نمود]

وایضا این مسئله درحقیقت ازفروع مسئله قضا وقدراست ونهی از تفکردراین مسئله دراحادیث بسیاروارد شده است[۲] پس دراین باب تفکرنکردن احوط واولی است[۳] وباید دانست مجملاکه آنچه ایشان به

---

۱. الكافي، ج۱، ص۲۸۰ (۳۷)

۲. توحید صدوق، ص۳۶۵: مردی نزد أمیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد و عرضه داشت: یا أمیر المؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت] فرمود: دریایی عمیق است پس در آن وارد مشو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا أمیرالمؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت](علیه السلام) فرمود: راهی است تاریک پس آن [راه] را مرو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا أمیر المؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت](علیه السلام) فرمود: سِرّ خداست پس زیربار [دانستن] آن مرو [و در دانستن آن تکلف به خرج مده]... (۳۸)

۳. شیخ مفید أعلی الله مقامه پیرامون أحادیث نهی از تفکر و خوض در مساله قضا و قدر می‌نویسد:

اما اخباری که ابو جعفر [شیخ صدوق] رحمه الله در نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر روایت کرده دو وجه در آن احتمال می رود؛ اول آنکه نهی برای قومی بوده که سخن گفتن در آن باره ایشان را فاسد می‌نموده و از دین گمراهشان می‌ساخته و جز امساک از این امر و ترک خوض در این زمینه چیزی عبادتشان را به اصلاح نمی‌آورد و نهی از این امر شامل جمیع مکلفین نبوده و گاه هست که برای برخی مردم چیزی صلاح است که با همان امر دیگران به فساد می‌آیند و گاه نیز برخی با چیزی فاسد می‌شوند که دیگران با آن صلاح می‌آیند؛ پس أئمه (علیهم السلام) شیعیانشان را به حسب آنچه در ایشان مصلحت می‌دیدند تدبیر نمودند. وجه دوم آن است که نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر نهی از سخن گفتن پیرامون خلق خدای متعال و علل و اسباب آن و سخن گفتن از آنچه بدان امر نموده و سخن از اموری تعبدی و علل آن است که در این صورت طلب علل آفرینش و اوامر ممنوع خواهد بود، زیرا خدای متعال آن را اکثر خلائقش پنهان داشته است؛ آیا نمی بینید که جایز نیست کسی برای جمیع آنچه خلق فرموده علل تفصیلی‌اش را بخواهد و بگوید که خداوند چرا چنین و چنان آفریده است و یا حتی جمیع مخلوقات را بشمارد و إحصا کند؟ و [آیا نمی‌بینیند که] جایز نیست بگوید که چرا بدان چیز امر فرموده و تعبد بدان را خواسته است و از فلان چیز نهی فرموده است؟ زیرا تعبد به فلان امر یا امر به آن چیز بخاطر مصالحی است که او اعلم بدان است و هیچ یک از مخلوقات خویش را بر تفاصیل علل آنچه آفریده و بدان امر نموده و تعبد بدان را خواسته آگاه نساخته است، اگرچه اجمالا به ما فهمانده که هیچ مخلوقی را عبث نیافریده و تنها از روی حکمت و مصلحت است و عقل و نقل بر این امر دلالت دارند. پس خدای سبحان فرموده ﴿الأنبیاء: ۱۶ وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبين﴾ و فرموده که ﴿المؤمنون: ۱۱۵ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً﴾ و فرموده ﴿القمر: ۴۹ إِنَّا كُلَّ

عمل می‌آورند از فعل و ترک موافق فرموده خداوند عالمیان است و بر کرده‌های خدا اعتراض روا نیست[1] و عقول ضعیفه خلق قاصر است از

شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ﴾ یعنی به حق آفریدیم و [هر چیز را] در جای خویش قرار دادیم؛ و باز فرموده: ﴿الذاریات: ۵۶ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون﴾ و در مورد آنچه تعبد بدان را خواسته فرموده: ﴿الحج: ۳۷ لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ﴾ و رواست که خدای متعال حیوانی خلق فرموده باشد بخاطر اینکه علم دارد که با خلق آن کفاری ایمان می آورند یا فاسقانی توبه می‌کنند یا مومنانی بدان منتفع می‌شوند یا ظالمانی از آن پند می‌گیرند و خود حیوان از خلقش منتفع می‌شود، یا اینکه برای شخصی در زمین یا آسمان موجب عبرت می‌شود و این مسأله از ما پنهان است، اگر چه اجمالا قطع بدین مسأله داریم که جمیع آنچه خدای متعال ساخته برای أغراضی حکیمانه بوده و آن را از روی عبث نیافریده و نکرده است؛ و نیز جایز است که خدای متعال ما را متعبد به صلاة نموده باشد، زیرا که ما را به طاعتش نزدیک می کند و از معصیتش دور می‌نماید و تعبد به آن لطفی برای همه یا برخی متعبدان بدان است و از آنجا که این وجوه برای ما مخفی مانده و از ما پوشیده است و دلیلی تفصیلی بر آن نیست ـ اگر چه اجمالا علم به اینکه اینها مطابق حکمتند داریم ـ از همین رو [یعنی پنهان بودن تفاصیل حکمت امور] نهی از کلام در معنای قضا و قدر آمده است و این نهی در واقع نهی از طلب علل تفصیلی است و نهی شامل این نیست و تازه آن هم در صورتی است که اخباری را که ابو جعفر [شیخ صدوق] روایت کرده بپذیریم، لیکن اگر این روایات باطل شوند یا سندشان مختل شود دیگر سخن گفتن درباره آن نزد ما ساقط خواهد بود. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیة، ص ۵۷ (۳۹)

۱. الأنبیاء: ۲۳ ﴿لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُون﴾

فهمیدن اسرار حکم الهی؛ چنانچه گاه هست از پادشاهان جلیل الشأن امری چند صادر می گردد که بر طبع اکثر خلق ناگوار و دشوار می آید، بلکه اکثر ایشان حکم به خطا می کنند و کسی که بر قدری از اسرار و رموز سلطنت اطلاع دارد می داند که آنچه واقع شده عین مصلحت ملک و دولت [است] و نزد پادشاهان ذی شأن هر که در مقام تسلیم و انقیاد باشد و بر ایشان اعتراض ننماید، هر چند عقلش قاصر از فهم و حکمت آن باشد مرتبه‌اش عظیم تر است و او را به اخلاص و رسوخ اختصاص منسوب می گردانند. همچنین بلاتشبیه در درگاه پادشاه پادشاهان هر که انقیاد و تسلیمش بیشتر است و به قضاهای او راضی تر است درجه او بلندتر است. پس کار بنده آن است که در مقام اصلاح کار خود باشد و در کارهای جناب مقدس الهی و تقدیرات او و کارهای دوستان او تصرف ننماید و راه اعتراض نگشاید و به ضعف عقل خود قائل شود تا به درجه رفیعه ارباب تسلیم که اعلای مراتب مقربان است فایز گردد و دینش از عروض شک و شبهه سالم ماند و شیطان لعین راه وسوسه بر او نگشاید زیرا که این امور خطیر است و محل لغزش مقربان است.

وابن قولویه(ره) به سندهای معتبر از زایدة بن قدامه[1] روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت حضرت امام زین العابدین(ع) رفتم فرمود که:

---

۱. علامه محی الدین مامقانی رضوان الله علیه در حواشی خویش بر تنقیح المقال والد خویش علامه عبد الله مامقانی أعلی الله مقامه می‌نویسند:
بدان که ما یک زائدة بن قدامه ثقفی ابو الصلت کوفی داریم که در ایام نبرد در سرزمین روم به سال ۱۶۰ یا ۱۶۱ مرده است... و یک زائدة بن قدامه داریم که قاتل خوارج است و شبیب در سال ۷۶ وی را کشته است، و آن کسی که از اصحاب امام باقر(ع) است همانی نیست که شبیب کشته بود؛ زیرا وفات امام سجاد(ع) در سال ۹۵ بوده است و با این حساب این زائده تقریبا نوزده سال پیش از وفات امام سجاد(ع) کشته شده است؛ اما زائدة بن قدامه ثقفی نیز غیر از این فردی است که در عنوان مذکور ساختیم، زیرا وی از ناصبیان بوده و در عنوانی جدا به وی خواهم پرداخت تا خوانندگان از شخصیت او مطلع گردند و او فردی بتری مسلک و از اعداء امام بود و محال است که در فضل کربلا و زیارت امام حسین(ع) روایت کند، چنانکه در کامل الزیارات آمده است؛ پس از مجموع آنچه بدان اشاره کردیم چنین حاصل شد که زائدة بن قدامه [نام] سه نفر است:
۱. آن راوی‌ای که از امام سجاد(ع) روایت می کند و از اصحاب امام باقر(ع) است
۲. زائدة بن قدامه‌ای که زیر پرچم حجاج [ثقفی] با خوارج جنگید و شبیب او را در سال ۷۶ کشت.
۳. و زائدة بن قدامه‌ای که در سال ۱۶۱ در سرزمین روم مرده است
تنقیح المقال في علم الرجال، ج۲۸، ص۳۵ (۴۰)

ای زایده شنیده‌ام که تو به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام می‌روی. زایده گفت: بلی چنین است که به شما خبر رسیده است.

حضرت فرمود: که چرا چنین می کنی و حال آنکه تورا قرب و منزلتی نزد خلیفه هست و او راضی نیست که کسی ما را دوست دارد و ما را بر دیگران زیادتی دهد و فضایل ما را یاد کند و حق ما را بر این امت ذکر کند.

زایده گفت: به خدا سوگند که نمی کنم این را مگر از برای خدا و رسول او و پروا ندارم از خشم هرکه به خشم آید بر من، و بر من عظیم و گران نیست آزاری که به من برسد به این سبب.

پس حضرت سه مرتبه فرمود که: والله که چنین است.

پس فرمود که: بشارت باد تورا پس بشارت؛ به درستی که خبر می‌دهم تورا به چیزی که از چیزهای منتخب و مخزون است نزد من؛ به درستی که چون در صحرای کربلا رسید به ما آنچه رسید و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شنیده‌ای، و

حرم او و زنان او را بر شتران سوار کردند و به جانب کوفه می‌بردند و چون به جنگ گاه رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را، قلق عظیم در دل من به هم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت کند. در آن وقت عمه من[1] زینب کبری دختر علی مرتضی، آن حالت را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت: این چه حالت است که در تو مشاهده می‌کنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادر من.

گفتم: چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آنکه سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می‌بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده‌اند و ایشان را کفن و دفن نکرده‌اند و هیچکس متوجه ایشان نمی‌شود و نزدیک ایشان نمی‌آید گویا ایشان کافران دیلم و ترک‌اند.

---

۱. نسخه دانشگاه: – من

زینب [علیها السلام] گفت که: جزع مکن ای فرزند برادرکه این واقعه را خبرداد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جد وپدروعم تووخبر دادکه حق تعالی گرفته است پیمان گروهی ازاین امت را که فراعنه این زمان ایشان را نمی‌شناسند ودرمیان اهل آسمان‌ها معروفند ایشان خواهند آمد واین اعضای پاره پاره را جمع خواهندکرد با این بدن‌های مجروح دفن خواهندکردکه به مرورلیالی وایام اثرآن قبرمحونشود و نشانش برطرف نشود وسعی بسیارخواهندکرد پیشوایان کفرواتباع ضلالت درمحونمودن وبرطرف کردن آن اثرو هرچند ایشان زیاده سعی خواهند ظهوروعلوآن بیشتر خواهد شد.

پس گفت که: خبرداد مرا امّ ایمن که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دیدن حضرت فاطمه علیها السلام آمد، پس حضرت فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت وبه نزد حضرت حاضرکرد وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبَق خرمایی آورد؛ ام ایمن گفت که:

من کاسه‌ای آوردم که درآن شیرومسکه[1] بود. پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم ازآن حریره تناول نمودند وازآن شیرآشامیدند وازآن خرما با مسکه میل فرمودند؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابریقی وتشتی آورد وآب بردست حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله ریخت وچون حضرت دستهای خود را شست دست برروی مبارک کشید پس نظرکرد به سوی علی وفاطمه وحسن وحسین نظری که آثارسرور وشادی درروی مبارکش مشاهده کردیم آنگاه مدتی به سوی آسمان نظرکرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید ودستهای خود را به سوی آسمان گشود، پس دعا کرد، پس به سجده رفت ودرسجده صدای گریه‌اش بلند شد وآب دیده‌اش برزمین جاری شد؛ پس سرازسجده برداشت وساعتی سردرزیرافکند و مانند باران تند آب ازدیده مبارکش می‌ریخت؛ چون اهل

---

۱. مَسکِه یا مَسکَه یا مِسگَه همان کره یا چربی‌ای است که از دوغ یا ماست می‌گیرند و در لغت عرب آن را زَبَد گویند؛ کره دوغی.

بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوهناک شدند و من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرأت نمی کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم. و چون این حالت بسیار به طول انجامید علی و فاطمه صلوات الله علیهما گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله؟ خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند، به درستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دل های ما را مجروح کرد.

پس حضرت رسول روی به حضرت امیرالمؤمنین آورد و گفت: ای برادر و حبیب من، چون شماها را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در من خود نیافته بودم و من در شما نظر می کردم و خدا را شکر می کردم که چنین نعمت ها به من کرامت کرده که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت:

یا محمد، به درستی که حق تعالی مطّلع شد بر آنچه در نفس تو حادث گردید و دانست شادی [ای] که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود، پس

تمام کرد برای تو این عطیه را به آنکه گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت؛ و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان و چنانچه به تو عطا می کند درآن روز به ایشان عطا خواهد کرد و چنانچه به تو بخشش می نماید به ایشان خواهد[۱] بخشید تا خشنود گردی وزیاده ازمرتبه خوشنودی تو به ایشان کرامت خواهد کرد، با بلیّه بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بر دستهای گروهی ازمنافقان که ملت تورا بر خود بندند و دعوی کنند که ازامت تواند و حال آنکه بری اند ازخدا وازتو، و ایشان را به شمشیر آبدار و به انواع زجرها و ستمها وکشتنها بکشند و هریک را درناحیه‌ای از زمین به قتل رساند و قبرهای ایشان ازیکدیگر دور باشد و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است. پس حمد کن خدا را بر آنچه ازبرای شما پسندیده است وراضی شو به

---

۱. در نسخه دانشگاه کلمات موجود بین دو «خواهد» افتاده بود.

قضای الهی؛ پس حمد کردم وراضی شدم به قضای اوو به آنچه از برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد! به درستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعب ها به او خواهد رسید و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلایق و بدبخت ترین اولین و آخرین و نظیر پی کننده ناقه صالح در شهری که به سوی آن شهر هجرت خواهد نمود و آن شهر محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود و به سبب این حال، بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد و مصیبت ایشان عظیم تر خواهد شد و این فرزند زاده تو ـ و اشاره کرد به سوی حسین علیه السلام ـ شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریّت تو و نیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آن را کربلا گویند و به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریّت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد و آن بهترین

بقعه‌های زمین است و حرمت آن از همه زمین‌ها عظیم‌تر است[1] و آن قطعه‌ای است از بهشت؛ پس روزی که فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند و احاطه کنند به ایشان لشکرهای اهل کفر و لعنت، جمیع اقطار زمین به لرزه در آید و کوهها به طپیدن آید و موج دریاها بلند شود و آسمان‌ها بلرزند و به حرکت و اضطراب درآیند برای غصب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریّت تو به سبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که ایشان کنند و برای مکافات بدی که احسان‌های تو را در حق تو و ذریّت تو به عمل آورند و هریک از آنها از حق تعالی دستوری طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده‌اند و مظلوم ساخته‌اند و ایشان حجت خدایند بر خلق بعد از تو. پس حق تعالی وحی کند به سوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هرکه در اینها است که منم خداوند

---

۱. روایات زیادی در برتری و شرافت کربلا بر همه مکان‌ها ذکر شده است. امام صادق(علیه السلام) برتری و شرافت کربلا نسبت به مکه را مانند برتری آب دریا به قطره سر سوزن توصیف کردند. کامل الزیارات، ص۲۸۰-۲۷۹

پادشاه قهار قادرکه گزیده‌ای[1] از دست من به در نمی‌رود و امتناع کننده‌ای مرا عاجز نمی‌گرداند و هر وقت که خواهم و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم و به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر و برگزیده مرا به درد آورده است و هتک حرمت او نموده است و عترت او را به قتل آورده است و عهد و پیمان او را شکسته است و ستم بر اهل بیت او روا داشته است، عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم؛ پس در آن وقت جمیع اهل آسمان ها و زمین صدا بلند کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بر عترت تو کرده باشد و هتک حرمت تو نموده باشد؛ پس حق تعالی به دست قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار بکند و ملائکه بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفهای یاقوت و زمرد که پر باشد آن ظرف ها از آب حیات بهشت و با خود بیاورند از حلّه های بهشت و بوی های خوش بهشت و بدن های شهیدان را به آن آبها غسل دهند و آن حلّه ها را برایشان

---

۱. به معنای: فرار کرده‌ای

بپوشانند و به آن بوی های خوش، ایشان را حنوط کنند و ملائکه صف صف بر ایشان نمازکنند؛ پس برانگیزد حق تعالی گروهی از امت تو را که آن قاتلان ایشان را نشناسند و در آن خون ها شریک نشده باشند نه به گفتار و نه به کردار و نه به نیت و عزم، پس بدن های ایشان را دفن کنند و رسمی و علامتی برای قبر سید الشهدا در این صحرا برپا کنند و علمی و نشانه باشد برای اهل حق، و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فایزگردیدن ایشان به ثوابهای خداوند عالمیان و هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آن حضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نامهای آنها را که به زیارت آن قبر می آیند از امت تو و به آن زیارت تقرب می جویند به سوی خدا و به سوی تو و نامهای پدران و خویشان و شهرهای ایشان را و روهای ایشان را مهر کنند به مهری از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته باشد که ای زیارت کننده قبر بهترین شهدا و فرزند بهترین انبیا، چون

روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مهری که بر روی ایشان زده‌اند، نوری ساطع گردد که دیده‌های اهل محشر معروف باشند؛ وگویا می بینم تورا ای محمد در صحرای محشر درآیی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشم و علی در پیش روی ما باشد با ما و از ملائکه خدا آن قدر باشد که عدد ایشان را احصا نتوان کرد و ما گردیم در میان اهل محشر و نظر کنیم بر روی خلایق و بر روی هر که اثر آن مهر را مشاهده کنیم اورا از اهوال و شدايد آن روز نجات دهیم و این است حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تورا ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزندزاده تو حسن و حسین را و نیت او از برای خدا خالص باشد؛ و زود باشد که سعی کنند واهتمام نمایند گروهی از آنها که بر ایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده است که برطرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند.

پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که سبب گریه من این بود.

پس زینب گفت که: چون ابن ملجم علیه اللعنه پدرم را ضربت زد و اثر مرگ در او مشاهده کردم گفتم:

ای پدر بزرگوار، امّ ایمن چنین حدیثی به من روایت کرده است و گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند و به مذلّت و خواری شما را برند و از دشمنان خود خایف و ترسان باشید؛ پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید به حق آن خداوندی که جهان را شکافته است و خلایق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا دوستی به غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشند و چون حضرت رسولﷺ این حدیث را نقل کرد از برای ما فرمود که در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد بر روی زمین [و] با فرزندان و برادران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت که: ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزندان آدم به آن رسیدیم و در هلاک کردن ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و همه را مستحق جهنم گردانیدیم مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده‌اند، پس تا توانید

سعی کنید که مردم را به شکّ اندازید در حق ایشان و بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن به ایشان و دوستان ایشان، تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود و از ایشان هیچکس نجات نیابد. و آن ملعون گمان خود را در اکثر مردم راست کرد، زیرا که با عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی‌بخشد و با محبت و موالات شما هیچ گناهی به غیر از کبایر ضرر نمی‌رساند.[1]

زایده گفت که چون حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) این حدیث را به من روایت کرد فرمود که:

---

۱. علامه مجلسی در مورد گوش فرا دادن امام زین العابدین به حدیثی که عمه مکرمه‌شان برایشان روایت نمود، آورده‌اند: بدان اینکه سید الساجدین(علیه السلام) این خبر را از عمه مکرمه شان روایت می‌کنند منافاتی با این ندارد که پیش از آن به این خبر عالم بوده‌اند، زیرا گاه در روایت از دیگری مصلحتی هست و گاه نیز گوش سپردن به سخنی که انسان می‌داند تأثیری تازه در أحوال حزن او دارد؛ علاوه بر آنکه محتمل است گوش سپردن ایشان به این خبر برای آرام کردن دل عمه‌شان باشد رضی الله عنها. بحار الأنوار، ج۲۸، ص۶۱ [۴۱]

این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این حدیث بر شتران سوار می‌شدی و یک سال در زمین از شهر به شهر می‌تاختی هر آینه کم بود.[۱]

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که چون حکّام یزید پلید علیه اللعنه والعذاب در مدینه کار را بر حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه تنگ کردند و خواستند از آن حضرت بیعت از برای آن ملعون بگیرند و اگر ابا نماید او را به قتل آورند، حضرت اراده هجرت به سوی مکه معظمه نمود و شب به نزد قبر جد بزرگوار خود سیّد انبیا آمد که آن حضرت را وداع کند؛ نوری از قبر مقدس ساطع گردید و به استقبال آن حضرت آمد پس به نزدیک ضریح مقدس آمد و نماز بسیار کرد[۲] و بعد از نماز گفت:

پروردگارا این قبر پیغمبر توست و من فرزند پیغمبر توام و مرا امری عارض شده که تو بهتر می‌دانی و می‌خواهم مردم را امر کنم به نیکی‌ها و نهی کنم از بدی‌ها و کفر و ضلالت بنی امیّه را از میان خلق برطرف کنم؛ خداوندا

---

۱. کامل الزیارات، ص۲۶۰ (۴۲)

۲. الأمالی صدوق، ص۱۵۰ (۴۳)

آنچه خیر من در آن است و به رضای تو و خوشنودی پیغمبر تو مقرون است به پیش من آور.

و در آن حالت آن حضرت را خواب ربود و دید که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله با گروهی عظیم از ملائکه که در پیش رو و جانب چپ آن حضرت بودند آمدند و جگرگوشه خود را در برگرفت و میان دو دیده‌اش را بوسید و فرمود که:

ای حبیب من، گویا می‌بینم که در این زودی تو را ذبح کنند و در خون خود بگردی در زمین کرب و بلا در میان گروهی از امت من و تو تشنه باشی و تو را آب ندهند و با لب تشنه و بدن خسته تو را شهید کنند و با آن حال امید به شفاعت من داشته باشند؛ هرگز شفاعت من به ایشان نرسد در قیامت. ای حبیب دل من حسین، برادر و پدر و مادر تو آمده‌اند و مشتاق لقای جان‌فزای تواند و تو را در بهشت درجه‌ای چند هست که به آن درجه‌ها نمی‌رسی مگر به شهادت.

پس سید شهدا گفت: یا جداه، نمی‌خواهم به دنیا برگردم و از جور اهل شقاق به تنگ آمده‌ام؛ مرا با خود [1] به قبر

---

۱. نسخه دانشگاه: - خود

شریف خود ببر. حضرت رسول فرمود که: البته باید به دنیا برگردی تا به سعادت شهادت فایز گردی و ثواب های غیرمتناهی دریابی و حجت خدا بر خلق تمام کنی و تو و پدر تو و عمّ تو و عمّ پدر تو در قیامت با یکدیگر محشور خواهید شد به سوی اعلای درجات بهشت.[1]

و از حضرت صادق منقول است که چون حضرت امام حسین از مدینه بیرون آمد افواج ملائکه حربها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند به نزد آن حضرت و سلام کردند و گفتند:

السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود؛ خدا ما را در مواطن بسیار به یاری تو فرستاد و اکنون به یاری تو آمده ایم. حضرت فرمود که: وعده گاه ما و شما زمین کربلا است که در آنجا شهید خواهم شد و محل دفن من آنجاست. گفتند: الحال هر امری که می خواهی در باب دشمنان خود بفرما تا به عمل آوریم.

فرمود که: به من دستی ندارند تا برسم به آنجا که محل دفن من است. پس گروه از جنیان به نزد آن حضرت آمدند

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۳۲۸ (۴۴)

وگفتند: ای سید وآقای ما، ما شیعیان توایم ویاوران توایم؛ اگر حکم فرمایی که دشمنان تورا هلاک کنیم درهمین ساعت، همه را به داربوارمی‌فرستیم وتورا ازشرایشان نجات می‌دهیم. حضرت ایشان را دعاکرد وفرمود:

مگر نخوانده‌اید قرآن راکه خدا برجد من فرستادکه در آن می‌فرماید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ﴾[1] یعنی هرجاکه باشید درمی‌یابد شما را مرگ هرچند درقصرهای محکم متحصّن شوید.[2] اگرمن در این مکان بمانم وحرکت نکنم پس به کی امتحان کرده خواهند شد این خلق تباه گمراه؟ وحجت خدا چگونه بر ایشان تمام خواهد شد؟ وکی ساکن قبرمن خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیارکرده است در روزی که زمین را پهن کرده است، وآن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من گردانیده است وسبب ایمنی ایشان دردنیا و

---

۱. نساء، ۷۸

۲. در هر دو نسخه «شوند» مسجل شده بود که طبعا با توجه به ما قبل و خود آیه «شوید» می‌باید باشد و همین را جایگزین کردیم.

عقبی ساخته است؟ و در روز دهم محرم من شهید خواهم شد با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را به نزد یزید پلید خواهند برد. جنیان گفتند: به خدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا، اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه جمیع دشمنان تو را می کشتیم پیش از آنکه به تو برسند.

حضرت فرمود که: به خدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شماست ولیکن می خواهم که حجت خدا را بر ایشان تمام کنم.[1]

و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون ذکر کرده‌ام[2] و هر که در آن کتاب رجوع نماید او را در هیچ باب شبهه نمی‌ماند والله الموفّق للخیر والصواب والحمد لله أوّلا وآخرا والصلوة علی سیّد المرسلین محمّد وعترته الأطهرین ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین أبدالابدین. تمت.

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۳۳۰ (۴۵)

۲. جلاء العیون، ص۵۶۳، [فصل هشتم: در بیان آنکه مصیبت آن حضرت عظیم‌ترین مصیبتهاست و بیان علت آنکه چرا حق تعالی منع نکرده قاتلان آن حضرت را از قتل او، و رد قول آن جماعتی که می گویند آن حضرت شهید نشد و در نظر مردم چنین نمود]

پیوست:

۱: تفسير فرات الكوفي، ص۲۹٤: [فرات] قال حدثني علي بن حمدون [قال حدثنا علي بن محمد بن مروان قال حدثنا علي بن يزيد عن جرير عن عبد الله بن وهب عن أبي هارون] عن أبي سعيد في قوله [تعالى] ﴿هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْواجِنٰا وَ ذُرِّيّاتِنٰا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِينَ إِمٰاماً﴾ قال النبي صلى الله عليه وآله قلت [لجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل] من أزواجنا قال خديجة، قال قلت و من ذرياتنا قال :فاطمة، قلت و من قرة أعين، قال: الحسن و الحسين، قلت و اجعلنا للمتقين إماما [و من للمتقين إماما] قال: علي بن أبي طالب عليه السلام.

۲: البرهان في تفسير القرآن؛ ج۳، ص۷۰۰: و من ذلك، ما رواه من المخالفين ابن شيرويه الديلمي في كتاب (الفردوس) في الجزء الثاني، في باب القاف: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، في قول الله عز و جل: ﴿لَمْ نَجْعَل لَه مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ قال: «ذلك يحيى، و قرة عيني **الحسين**».

۳: رياض العلماء و حياض الفضلاء؛ ج٦؛ ص۱۱: هو يطلق على الشيخ الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي صاحب من لا يحضره الفقيه و غيره من الكتب. و قد يطلق نادرا على أخيه الحسين و على أبيه علي...

٤: الكافي، ج١، ص٥٢٧: بسم الله الرحمن الرحيم * هذا كتاب من الله العزيزالحكيم *- لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجابه و دليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين عظم يا محمد أسمائي و اشكرنعمائي و لا تجحد آلائي إني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و مديل المظلومين و ديان الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غيرفضلي أو خاف غيرعدلي عذبته عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فإياي فاعبد و علي فتوكل إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه و انقضت مدته إلا جعلت له وصيا و إني فضلتك على الأنبياء و فضلت وصيك على الأوصياء و أكرمتك بشبليك و سبطيك حسن و حسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة أبيه و جعلت حسينا خازن وحيي و أكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهوأفضل من استشهد و أرفع الشهداء درجة جعلت كلمتي التامة معه و حجتي البالغة عنده بعترته أثيب و أعاقب أولهم علي سيد العابدين و زين أوليائي الماضين و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقرعلمي و المعدن لحكمتي... الخ

این نامه‌ای [مکتوبی] است که از خداوند عزیزحکیم برای محمد صلی الله علیه و آله بنده و نور و سفیرو حجاب و دلیل او، روح الامین آن را از نزد پرودگار عالمین آورده است، ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا شکرگزار و نعمت‌های مرا انکار مکن، به راستی، منم که الله هستم؛ إلهی جزمن نیست که [من] شکننده [قاصم] جباران هستم و مظلومان را دولت و غلبه می دهم و سزادهنده [سزا] هستم، به راستی منم الله، و جزمن الهی نیست، هرکه جز فضل مرا امید دارد و جزازعدل من ترسد، اورا چنان کیفری دهم که هیچ

کدام از جهانیان را چنین کیفر نمی‌دهم، پس فقط مرا عبادت کن و تنها بر من توکل کن، به راستی، من پیغمبری مبعوث نکردم که روزگارش را به پایان رسانم و مدتش به سر آید جز آنکه برای او وصیی مقرر ساختم، و به راستی، من تو را بر پیغمبران، برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیاء برتری دادم و تو را به دو شیر- بچه‌ات- ارجمند ساختم و به دو سبطت [دخترزاده‌ات] حسن و حسین، حسن را پس از پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خویش قرار دادم، او را به شهادت گرامی داشتم و او را ختم به سعادت نمودم، پس او افضل کسانی است که شهید شدند و از همه شهیدان بلندپایه‌تر است، من کلمه تامه خود را همراه او قرار دادم و حجت بالغه خویش را نزد او نهادم؛ به سبب [حب و بغض] عترت او پاداش دهم و عقوبت کنم. اول آنان: علی سید عابدان و زینت اولیای گذشته است و [پس از او] پسرش که همانند جد محمودش است محمد باقر [شکافنده] علمم و معدن حکمتم.

۵: الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص۴۲۰: شهر المحرّم:... الیوم التاسع منه، یسمّی «تاسوعاء» علی مثال «عاشوراء»، و هو یوم یصلّی فیه الزّهّاد من الشیعة. و الیوم العاشر منه، یسمّی «عاشوراء»، و هو یوم مشهور الفضل... و کانوا یعظّمون هذا الیوم، الی ان اتّفق فیه قتل الحسین بن علیّ بن ابی طالب بالطفّ، مع اهل بیت رسول الله، من آل ابی طالب علیهم‌السلام اجمعین؛ و فعل به و بهم، ما لم یفعل فی جمیع الامم بأشرار الخلق، من القتل بالعطش و السیف و الإحراق بالنّار، و صلب الرءوس، و إجراء الخیول علی الاجساد المؤرّبة، و هتك الستر بسبی النساء و الاطفال، و حملهم مشهرین علی الجمال،

فتشاءموا به. فامّا بنو أميّة، فقد لبسوا فيه ما تجدّد، و تزيّنوا، و اكتحلوا، و عيّدوا، و أقاموا الولائم و الضيافات، و طعموا الحلاوى و الطّيّبات؛ و جرى الرسم فى «العامّة»، على ذلك ايّام ملكهم، و بقى فيهم بعد زواله عنهم.

٦: السيوطي، اللآلىء المصنوعة، ج٢، ص٣-٩٢: (حدثنا) أبو الفضل محمد بن ناصر أنبأنا أبو الحسين بن قريش أنبأنا أبو طالب محمد بن أحمد العشاري أنبأنا أبو بكر أحمد بن سلمان النجاد حدثنا إبراهيم الحربي حدثنا شريح ابن العمان حدثنا ابن أبي الزناد عن أبيه عن الأعرج عن أبي هريرة رضي الله عنه مرفوعا: إن الله تعالى افترض على بني إسرائيل صوم يوم في السنة وهو يوم عاشوراء وهو اليوم العاشر من المحرم فصوموه ووسعوا على أهليكم فيه فإنه من وسع على أهله من ماله يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته فصوموه فإنه اليوم الذي تاب الله فيه على آدم وهو اليوم الذي رفع الله فيه إدريس مكانا عليا وهو اليوم الذي نجى فيه إبراهيم من النار وهو اليوم الذي أخرج فيه نوحا من السفينة وهو اليوم الذي أنزل الله فيه التوراة على موسى وفيه فدى الله إسماعيل من الذبح وهو اليوم الذي أخرج الله فيه يوسف من السجن وهو اليوم الذي رد الله على يعقوب بصره وهو اليوم الذي كشف الله فيه البلاء عن أيوب البلاء وهو اليوم الذي أخرج الله فيه يونس من بطن الحوت وهو اليوم الذي فلق الله فيه البحر لبني إسرائيل وهو اليوم الذي غفر الله فيه لمحمد ذنبه ما تقدم منه وما تأخر وفي هذا اليوم عبر موسى البحر وفي هذا اليوم أنزل الله فيه التوبة على قوم يونس فمن صام هذا اليوم كان له كفارة أربعين سنة وهو أول يوم خلق الله من الدنيا يوم عاشوراء وأول مطر نزل من السماء يوم عاشوراء فمن صام يوم

عاشوراء فكأنما صام الدهر كله وهو صوم الأنبياء ومن أحيا ليلة عاشوراء فكأنما عبد الله مثل عبادة أهل السموات السبع ومن صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد مرة ومرة (قل هو الله أحد) غفر الله له ذنوب خمسين عاما ماضية وخمسين عاما مستقبلة وبنى الله له في الملأ الأعلى ألف منبر من نور ومن سقى شربة من ماء فكأنما لم يعص الله طرفة عين ومن أشبع أهل بيت مساكين يوم عاشوراء مر على السراط كالبرق الخاطف ومن تصدق بصدقة فكأنما لم يرد سائلا قط ومن اغتسل يوم عاشوراء لم يمرض إلا مرض الموت ومن اكتحل يوم عاشوراء لم ترمد عيناه تلك السنة كلها ومن أمر يده على رأس يتيم فكأنما أمرها على يتامى ولد آدم كلهم ومن عاد مريضا يوم عاشوراء فكأنما عاد مرضى ولد آدم كلهم.

۷: وسائل الشّيعة: ج ۱۴، باب ۶۶، استحباب البكاء لقتل الحسين عليه السلام، ص۵۰۴: قَالَ الإِمَامُ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْه: كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكاً، وَ كَانَتِ الْكَآبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمْضِيَ عَشَرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، وَ يَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام.

۸: بحار الأنوار، ج۲۵، ص۳۴۶: اعلم أن الغلو في النبي و الأئمة عليهم السلام إنما يكون بالقول بألوهيتهم أو بكونهم شركاء الله تعالى في المعبودية أو في الخلق و الرزق أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة عليهم السلام إنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ

أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات و لا تكليف معها بترك المعاصي.

و القول بكل منها إلحاد و كفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية و الآيات و الأخبار السالفة و غيرها و قد عرفت أن الأئمة (عليهم السلام) تبرءوا منهم و حكموا بكفرهم و أمروا بقتلهم و إن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة.

۹: و أما التفويض فيطلق على معان بعضها منفي عنهم (عليهم السلام) و بعضها مثبت لهم فالأول التفويض في الخلق و الرزق و التربية و الإماتة و الإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم و فوض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون و يرزقون و يميتون و يحيون و هذا الكلام يحتمل وجهين:

أحدهما أن يقال إنهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم و إرادتهم و هم الفاعلون حقيقة و هذا كفر صريح دلت على استحالته الأدلة العقلية و النقلية و لا يستريب عاقل في كفر من قال به.

و ثانيهما أن الله تعالى يفعل ذلك مقارنا لإرادتهم كشق القمر و إحياء الموتى و قلب العصا حية و غير ذلك من المعجزات فإن جميع ذلك إنما تحصل بقدرته تعالى مقارنا لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يأبى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارنا لإرادتهم و مشيتهم.

و هذا و إن كان العقل لا يعارضه كفاحا لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهرا بل صراحا مع أن القول به قول بما لا يعلم

إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم و ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان و أمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات و أنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين و السماوات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات و أنهم إذا شاءوا أمرا لا يرد الله مشيتهم و لكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله.

و أما ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة و الروح لكل أمر إليهم و أنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلك لمدخليتهم في ذلك و لا الاستشارة بهم بل له الخلق و الأمر تعالى شأنه و ليس ذلك إلا لتشريفهم و إكرامهم و إظهار رفعة مقامهم.

الثاني التفويض في أمر الدين و هذا أيضا يحتمل وجهين.

أحدهما أن يكون الله تعالى فوض إلى النبي و الأئمة عليهم السلام عموما أن يحلوا ما شاءوا و يحرموا ما شاءوا من غير وحي و إلهام أو يغيروا ما أوحي إليهم بآرائهم و هذا باطل لا يقول به عاقل فإن النبي صلى الله عليه وآله كان ينتظر الوحي أياما كثيرة لجواب سائل و لا يجيبه من عنده و قد قال تعالى ﴿و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى﴾ و ثانيهما أنه تعالى لما أكمل نبيه صلى الله عليه وآله بحيث لم يكن يختار من الأمور شيئا إلا ما يوافق الحق و الصواب و لا يحل بباله ما يخالف مشيته تعالى في كل باب فوض إليه تعيين بعض الأمور كالزيادة في الصلاة و تعيين النوافل في الصلاة و الصوم و طعمة الجد و غير ذلك مما مضى و سيأتي إظهارا لشرفه و كرامته عنده و لم يكن أصل التعيين إلا بالوحي و لم يكن

الاختيار إلا بإلهام ثم كان يؤكد ما اختاره ص بالوحي و لا فساد في ذلك عقلا و قد دلت النصوص المستفيضة عليه مما تقدم في هذا الباب و في أبواب فضائل نبينا ﷺ من المجلد السادس.

و لعل الصدوق رحمه الله أيضا إنما نفى المعنى الأول حيث قال في الفقيه و قد فوض الله عز و جل إلى نبيه ﷺ أمر دينه و لم يفوض إليه تعدي حدوده و أيضا هو رحمه الله قد روى كثيرا من أخبار التفويض في كتبه و لم يتعرض لتأويلها.

الثالث تفويض أمور الخلق إليهم من سياستهم و تأديبهم و تكميلهم و تعليمهم و أمر الخلق بإطاعتهم فيما أحبوا و كرهوا و فيما علموا جهة المصلحة فيه و ما يعلموا و هذا حق لقوله تعالى ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا﴾ و غير ذلك من الآيات و الأخبار و عليه يحمل قولهم ﷺ نحن المحللون حلاله و المحرمون حرامه أي بيانهما علينا و يجب على الناس الرجوع فيهما إلينا و بهذا الوجه ورد خبر أبي إسحاق و الميثمي.

الرابع تفويض بيان العلوم و الأحكام بما رأوا المصلحة فيها بسبب اختلاف عقولهم أو بسبب التقية فيفتون بعض الناس بالواقع من الأحكام و بعضهم بالتقية و يبينون تفسير الآيات و تأويلها و بيان المعارف بحسب ما يحتمل عقل كل سائل و لهم أن يبينوا و لهم أن يسكتوا كما ورد في أخبار كثيرة عليكم المسألة و ليس علينا الجواب.

كل ذلك بحسب ما يريهم الله من مصالح الوقت كما ورد في خبر ابن أشيم و غيره و هو أحد معاني خبر محمد بن سنان في تأويل قوله تعالى

﴿لتحكم بين الناس بما أراك الله﴾ و لعل تخصيصه بالنبي صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام لعدم تيسر هذه التوسعة لسائر الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام بل كانوا مكلفين بعدم التقية في بعض الموارد و إن أصابهم الضرر و التفويض بهذا المعنى أيضا ثابت حق بالأخبار المستفيضة.

الخامس الاختيار في أن يحكموا بظاهر الشريعة أو بعلمهم و بما يلهمهم الله من الواقع و مخ الحق في كل واقعة و هذا أظهر محامل خبر ابن سنان و عليه أيضا دلت الأخبار.

السادس التفويض في العطاء فإن الله تعالى خلق لهم الأرض و ما فيها و جعل لهم الأنفال و الخمس و الصفايا و غيرها فلهم أن يعطوا ما شاءوا و يمنعوا ما شاءوا كما مر في خبر الثمالي و سيأتي في مواضعه و إذا أحطت خبرا بما ذكرنا من معاني التفويض سهل عليك فهم الأخبار الواردة فيه و عرفت ضعف قول من نفى التفويض مطلقا و لما يحط بمعانيه. بحار الأنوار، ج۲۵، ص۳۴۷

۱۰: علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۵: باب العلة التي من أجلها صار يوم عاشوراء أعظم الأيام مصيبة؛ حدثنا محمد بن علي بن بشار القزويني رضي الله عنه قال حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد القزويني قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي قال حدثنا سليمان بن عبد الله الخزاز الكوفي قال حدثنا عبد الله بن الفضل الهاشمي قال قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يا ابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة و غم و جزع و بكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله صلى الله عليه وآله و اليوم الذي ماتت فيه فاطمة عليها السلام و اليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام و اليوم

الذي قتل فيه الحسن عليه السلام بالسم فقال إن يوم الحسين عليه السلام أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام و ذلك أن أصحاب الكساء الذي كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كانوا خمسة فلما مضى عنهم النبي صلى الله عليه وآله بقي أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام فكان فيهم للناس عزاء و سلوة فلما مضت فاطمة عليها السلام كان في أمير المؤمنين و الحسن و الحسين للناس عزاء و سلوة فلما مضى منهم أمير المؤمنين عليه السلام كان للناس في الحسن و الحسين عزاء و سلوة فلما مضى الحسن عليه السلام كان للناس في الحسين عليه السلام عزاء و سلوة فلما قتل الحسين عليه السلام لم يكن بقي من أهل الكساء أحد للناس فيه بعده عزاء و سلوة فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاؤه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فلم لم يكن للناس في علي بن الحسين عزاء و سلوة مثل ما كان لهم في آبائه عليهم السلام فقال بلى إن علي بن الحسين كان سيد العابدين و إماما و حجة على الخلق بعد آبائه الماضين و لكنه لم يلق رسول الله صلى الله عليه وآله و لم يسمع منه و كان علمه وراثة عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله و كان أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام قد شاهدهم الناس مع رسول الله صلى الله عليه وآله في أحوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله صلى الله عليه وآله و قول رسول الله له و فيه فلما مضوا فقد الناس مشاهدة الأكرمين على الله عز و جل و لم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فلذلك صار يومه أعظم الأيام مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فكيف سمت العامة يوم عاشوراء يوم بركة فبكى عليه السلام

ثم قال لما قتل الحسين عليه السلام تقرب الناس بالشام إلى يزيد فوضعوا له الأخبار و أخذوا عليه الجوائز من الأموال فكان مما وضعوا له أمر هذا اليوم و أنه يوم بركة ليعدل الناس فيه من الجزع و البكاء و المصيبة و الحزن إلى الفرح و السرور و التبرك و الاستعداد فيه حكم الله ما بيننا و بينهم قال ثم قال عليه السلام يا ابن عم و إن ذلك لأقل ضررا على الإسلام و أهله مما وضعه قوم انتحلوا مودتنا و زعموا أنهم يدينون بموالاتنا و يقولون بإمامتنا زعموا أن الحسين عليه السلام لم يقتل و أنه شبه للناس أمره كعيسى ابن مريم فلا لائمة إذن على بني أمية و لا عتب على زعمهم يا ابن عم من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل فقد كذب رسول الله صلى الله عليه و آله و عليا و كذب من بعده الأئمة عليهم السلام في إخبارهم بقتله و من كذبهم فهو كافر بالله العظيم و دمه مباح لكل من سمع ذلك منه قال عبد الله بن الفضل فقلت له يا ابن رسول الله فما تقول في قوم من شيعتك يقولون به فقال ع ما هؤلاء من شيعتي و إني بريء منهم كذا و كذا و كذا إبطال القرآن و الجنة و النار قال فقلت فقول الله تعالى و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين قال إن أولئك مسخوا ثلاثة أيام ثم ماتوا و لم يتناسلوا و إن القردة اليوم مثل أولئك و كذلك الخنازير و سائر المسوخ ما وجد منها اليوم من شيء فهو مثله لا يحل أن يؤكل لحمه ثم قال ع لعن الله الغلاة و المفوضة فإنهم صغروا عصيان الله و كفروا به و أشركوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامة الفرائض و أداء الحقوق.

۱۱: الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج۲، ص۴۶۹: محمد بن يعقوب الكليني عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان

العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (علیه السلام) أما ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك و وقاك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا و بني عمنا فاعلم أنه ليس بين الله عزو جل و بين أحد قرابة و من أنكرني فليس مني و سبيله سبيل ابن نوح و أما سبيل ابن عمي جعفرو ولده فسبيل إخوة يوسف (علیه السلام) و أما الفقاع فشربه حرام و لا بأس بالشلماب و أما أموالكم فلا نقبلها إلا لتطهروا فمن شاء فليصل و من شاء فليقطع و ما آتانا الله خير مما آتاكم و أما ظهور الفرج فإنه إلى الله و كذب الوقاتون- و أما قول من زعم أن الحسين لم يقتل فكفرو تكذيب و ضلال و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله و أما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه و عن أبيه من قبل فإنه ثقتي و كتابه كتابي و أما محمد بن علي بن مهزيار الأهوازي فسيصلح الله قلبه و يزيل عنه شكه و أما ما وصلنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب و طهرو ثمن المغنية حرام و أما محمد بن شاذان بن نعيم فإنه رجل من شيعتنا أهل البيت و أما أبو الخطاب محمد بن أبي زينب الأجدع ملعون و أصحابه ملعونون فلا تجالس أهل مقالتهم فإني منهم بريء و آبائي (علیهم السلام) منهم براء- و أما المتلبسون بأموالنا- فمن استحل منها شيئا فأكله فإنما يأكل النيران و أما الخمس فقد أبيح لشيعتنا و جعلوا منه في حل إلى وقت ظهور أمرنا لتطيب ولادتهم و لا تخبث و أما ندامة قوم شكوا في دين الله على ما وصلونا به فقد أقلنا من استقال فلا حاجة إلى صلة الشاكين و أما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عزو جل يقول يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد

لكم تسؤكم إنه لم يكن أحد من آبائي إلا و قد وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه و إني أخرج حين أخرج و لا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي و أما وجه الانتفاع بي في غيبتي فكالانتفاع بالشمس إذا غيبها عن الأبصار السحاب و إني لأمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء فأغلقوا أبواب السؤال عما لا يعنيكم و لا تتكلفوا علم ما قد كفيتم و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم و السلام عليك يا إسحاق بن يعقوب و على من اتبع الهدى.

۱۲: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج۲، ص۲۰۳: حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي قال حدثني أبي عن أحمد بن علي الأنصاري عن أبي الصلت الهروي قال: قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله إن في سواد الكوفة قوما يزعمون أن النبي صلى الله عليه وآله لم يقع عليه السهو في صلاته فقال كذبوا لعنهم الله إن الذي لا يسهو هو الله الذي لا إله إلا هو قال قلت يا ابن رسول الله و فيهم قوما يزعمون أن الحسين بن علي عليه السلام لم يقتل و أنه ألقي شبهه على حنظلة بن أسعد الشامي و أنه رفع إلى السماء كما رفع عيسى ابن مريم عليه السلام و يحتجون بهذه الآية و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا فقال كذبوا عليهم غضب الله و لعنته و كفروا بتكذيبهم لنبي الله صلى الله عليه وآله في إخباره بأن الحسين بن علي عليه السلام سيقتل و الله لقد قتل الحسين عليه السلام و قتل من كان خيرا من الحسين أمير المؤمنين و الحسن بن علي عليه السلام و ما منا إلا مقتول و إني و الله لمقتول بالسم باغتيال من يغتالني أعرف ذلك بعهد معهود إلي من رسول الله ص أخبره به جبرئيل عن رب العالمين عز و جل و أما قول الله عز و جل و لن يجعل الله

للكافرين على المؤمنين سبيلا فإنه يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجة و لقد أخبر الله عزو جل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق و مع قتلهم إياهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه (عليهم السلام) سبيلا من طريق الحجة.

۱۳: كمال الدين و تمام النعمة ؛ ج۲ ؛ ص۵۰۷: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه مع جماعة فيهم علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال له إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له سل عما بدا لك فقال الرجل أخبرني عن الحسين بن علي (عليه السلام) أ هو ولي الله قال نعم قال أخبرني عن قاتله أ هو عدو الله قال نعم قال الرجل فهل يجوز أن يسلط الله عزو جل عدوه على وليه فقال له أبو القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه افهم عني ما أقول لك اعلم أن الله عزو جل لا يخاطب الناس بمشاهدة العيان و لا يشافههم بالكلام و لكنه جل جلاله يبعث إليهم رسلا من أجناسهم و أصنافهم بشرا مثلهم و لو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم يقبلوا منهم فلما جاءوهم و كانوا من جنسهم يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق قالوا لهم أنتم بشر مثلنا و لا نقبل منكم -حتى تأتونا بشيء نعجز أن نأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لا نقدر عليه فجعل الله عزو جل لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها فمنهم من جاء بالطوفان بعد الإنذار و الإعذار فغرق جميع من طغى و تمرد و منهم من ألقي في النار فكانت بردا و سلاما و منهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة و أجرى من ضرعها لبنا و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العيون و جعل له العصا اليابسة

ثعبانا تلقف ما يأفكون و منهم من أبرأ الأكمه و الأبرص و أحيا الموتى بإذن الله و أنبأهم بما يأكلون و ما يدخرون في بيوتهم و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غير ذلك فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق عن أمرهم و عن أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله عز و جل و لطفه بعباده و حكمته أن جعل أنبياءه ع مع هذه القدرة و المعجزات في حالة غالبين و في أخرى مغلوبين و في حال قاهرين و في أخرى مقهورين و لو جعلهم الله عز و جل في جميع أحوالهم غالبين و قاهرين و لم يبتلهم و لم يمتحنهم لاتخذهم الناس آلهة من دون الله عز و جل و لما عرف فضل صبرهم على البلاء و المحن و الاختبار و لكنه عز و جل جعل أحوالهم في ذلك كأحوال غيرهم ليكونوا في حال المحنة و البلوى صابرين و في حال العافية و الظهور على الأعداء شاكرين و يكونوا في جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين و لا متجبرين و ليعلم العباد أن لهم ع إلها هو خالقهم و مدبرهم فيعبدوه و يطيعوا رسله و تكون حجة الله ثابتة على من تجاوز الحد فيهم و ادعى لهم الربوبية أو عاند أو خالف و عصى و جحد بما أتت به الرسل و الأنبياء ﷺ ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة- قال محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه فعدت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول في نفسي أتراه ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتدأني فقال لي يا محمد بن إبراهيم لأن أخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوي بي الريح في مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله عز و جل برأيي أو من عند نفسي بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجة ص.

۳۳۱٤ عبـد الله مامقـانی، تنقـيح المقـال، ج۲۲ ، ص۷۰ : أنّ أبـا القاسـم الحسـين بـن روح رضـي الله عنـه كـان وكـيلا لأبـي جعفـر محمّـد بـن عثمـان العمري رضي الله عنه سنين كثيرة، ينظر له في أملاكه و يلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة، و كان خصّيصا به، حتى أنّه كان يحدّثه بما يجري بينه و بين جواريه لقربه منه و انسه.

و كان يدفع إليه في كلّ شهر ثلاثين دينارا رزقا له، غير ما يصل إليه من الوزراء و الرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات .. و غيرهم لجاهه و لموضعه، و جلالة محلّه عندهم، فحصل في أنفس الشيعة محصّلا جليلا، لمعرفتهم باختصاصه إيّاه، و توثيقه عندهم، و نشر فضله و دينه، و ما كان يحتمله من هذا الأمر، فتمهّدت له الحال في طول حياة العمري إلى أن انتهت الوصية إليه بالنصّ عليه، فلم تختلف الشيعة في أمره، و كان أبو القاسم هذا من أعقل الناس عند المخالف و الموافق، و يستعمل التقية. و كانت العامّة- أيضا- تعظّمه، و قد أقام العمري الحسين هذا مقامه بعده بأمر من الإمام صلوات الله عليه، فقال لجماعة من وجوه الشيعة و شيوخها: إن حدث عليّ حدث الموت، فالأمر إلى أبي القاسم بن روح بن أبي بحر النوبختي، فقد أمرت أن أجعله في موضع من بعدي، فارجعوا إليه، و عوّلوا في أموركم عليه، و هو القائم مقامي، و السفير بينكم و بين صاحب الأمر، فسلّمت الشيعة في ذلك، و لم ينكروا و لم يشكّوا، و إنما سلم الأمر إليه بأمر من الحجّة المنتظر عجّل الله تعالى فرجه، و إلّا فكان اتّصال جعفر بن أحمد بن متيل به أزيد بكثير من الحسين بن روح، حتى بلغ أمر العمري في أواخر عمره إلى أنّه لا يأكل طعاما إلّا ما

أصلح في منزل جعفربن أحمد بن متيل، و لذا لم تكن الشيعة تشكّ في أنّ الذي يقوم مقامه هو جعفر، لكن الاختيار منه صلوات الله عليه وقع على الحسين، فكان جعفربين يدي الحسين، كما كان بين يدي العمري، إلى أن توفي الحسين سنة: ست و عشرين و ثلاثمائة، فكانت مدّة سفارته إحدى أو اثنتي و عشرين سنة، و روي أنّ محمّد بن عثمان كان قبل موته بسنتين أو ثلاث يرجع الأمرإلى الحسين بن روح.

۱۵: الكافي، ج۸، ص۱۸۵: علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة عن أبي جعفرعليه‌السلام قال: قال إن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله سأل جبرئيل ع كيف كان مهلك قوم صالح عليه‌السلام فقال يا محمد إن صالحا بعث إلى قومه و هو ابن ست عشرة سنة فلبث فيهم حتى بلغ عشرين و مائة سنة لا يجيبونه إلى خيرقال و كان لهم سبعون صنما يعبدونها من دون الله عزو جل فلما رأى ذلك منهم قال يا قوم بعثت إليكم و أنا ابن ست عشرة سنة و قد بلغت عشرين و مائة سنة و أنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتموني الساعة وإن شئتم سألت آلهتكم فإن أجابتني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم و سئمتموني قالوا قد أنصفت يا صالح فاتعدوا ليوم يخرجون فيه قال فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثم قربوا طعامهم و شرابهم فأكلوا و شربوا فلما أن فرغوا دعوه فقالوا يا صالح سل فقال لكبيرهم ما اسم هذا قالوا فلان فقال له صالح يا فلان أجب فلم يجبه فقال صالح ما له لا يجيب قالوا ادع غيره قال فدعاها كلها بأسمائها فلم يجبه منها شيء فأقبلوا على أصنامهم فقالوا لها ما لك لا تجيبين صالحا فلم

تجب فقالوا تنح عنا و دعنا و آلهتنا ساعة ثم نحوا بسطهم و فرشهم و نحوا ثيابهم و تمرغوا على التراب و طرحوا التراب على رءوسهم و قالوا لأصنامهم لئن لم تجبن صالحا اليوم لتفضحن قال ثم دعوه فقالوا يا صالح ادعها فدعاها فلم تجبه فقال لهم يا قوم قد ذهب صدر النهار و لا أرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتى أدعو إلهي فيجيبكم الساعة فانتدب له منهم سبعون رجلا من كبرائهم و المنظور إليهم منهم فقالوا يا صالح نحن نسألك فإن أجابك ربك اتبعناك و أجبناك و يبايعك جميع أهل قريتنا فقال لهم صالح (علیه السلام) سلوني ما شئتم فقالوا تقدم بنا إلى هذا الجبل و كان الجبل قريبا منهم فانطلق معهم صالح فلما انتهوا إلى الجبل قالوا يا صالح ادع لنا ربك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيها ميل فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئا يعظم علي و يهون على ربي جل و عز قال فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعا كادت تطير منه عقولهم لما سمعوا ذلك ثم اضطرب ذلك الجبل اضطرابا شديدا كالمرأة إذا أخذها المخاض ثم لم يفجأهم إلا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت رقبتها حتى اجترت ثم خرج سائر جسدها ثم استوت قائمة على الأرض فلما رأوا ذلك قالوا يا صالح ما أسرع ما أجابك ربك ادع لنا ربك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عزو جل ذلك فرمت به فدب حولها فقال لهم يا قوم أ بقي شيء قالوا لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا و يؤمنون بك قال فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتى ارتد منهم أربعة و ستون رجلا و قالوا سحرو

کذب قالوا فانتهوا إلى الجميع فقال الستة حق و قال الجميع كذب و سحر قال فانصرفوا على ذلك ثم ارتاب من الستة واحد فكان فيمن عقرها.

۱۶: معاني الأخبار، ص۳۸۳: حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزو جل- و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثيرأ رأيت ما أصاب عليا و أهل بيته هو بما كسبت أيديهم و هم أهل بيت طهارة معصومون فقال إن رسول الله ص كان يتوب إلى الله عزو جل و يستغفره في كل يوم و ليلة مائة مرة من غير ذنب إن الله عزو جل يخص أولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

۱۷: تكملة أمل الآمل، ج۳، ص۳۱۸: عبد الله بن جعفربن الحسين بن مالك بن جامع الحميري، أبوالعباس القمي شيخ القميين و وجههم. قدم الكوفة سنة نيف و تسعين و مائتين و سمع أهلها منه فأكثر. و صنف كتبا كثيرة كما في (جش). ثقة من أصحاب أبي محمد العسكري عليه السلام كما في (ست) و وثقه الشيخ أيضا في كتاب الرجال. و في المقابيس، قال النجاشي: إن الحميري كان ثقة وجها، كاتب صاحب الأمر، و سأله مسائل في أبواب الشريعة. و قال لنا أحمد بن الحسين: وقعت هذه المسائل إلي في أصلها، و التوقيعات بين السطور. انتهى.

و وثقه ابن طاوس في فرج المهموم، فقال: الحميري الثقة المعتمد عليه عبد الله بن جعفرالحميري. انتهى. و ما في مجمع الرجال عن (كش) أنه من

أصحاب الإمام الرضا سهو. نعم، رأيت رواية عن أبي الحسن الثالث و أبي محمد عليهما السلام، و له كتاب قرب الإسناد، و هو من الآثار الباقية إلى اليوم بحمد الله جل جلاله.

۱۸: الكافي، ج۲، ص۵۰۴: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمار عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ص يستغفرالله عزو جل في كل يوم سبعين مرة و يتوب إلى الله عزو جل سبعين مرة قال قلت كان يقول- أستغفرالله و أتوب إليه قال كان يقول أستغفر الله أستغفر الله سبعين مرة و يقول و أتوب إلى الله و أتوب إلى الله سبعين مرة.

۱۹: الاخبار الواردة في الرّجال وفي كتب الاخبار بما تواترفي مدحه حتى أنه يظهر منها أنه كان أجل وأحسن من زرارة.

محمد باقر الوحيد البهبهاني، تعليقة على منهج المقال، ص ۱۵۹

۲۰: بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، ج۱، ص۵-۱۲۴: حدثنا أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن ضريس قال: قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و أناس من أصحابه حوله إني أعجب من قوم يتولوننا و يجعلوننا أئمة و يصفون بأن طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله ثم يكسرون حجتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصون حقنا و يعيبون ذلك علينا من أعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لأمرنا أترون أن الله تبارك و تعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات و الأرض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد

علیهم مما فیه قوام دینهم فقال له حمران جعلت فداك یا أبا جعفر رأیت ما كان من أمر قیام علي بن أبي طالب عليه‌السلام و الحسن و الحسین ع و خروجهم و قیامهم بدین الله و ما أصیبوا به من قبل [قتل] الطواغیت إیاهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا فقال أبو جعفر ع یا حمران إن الله تبارك و تعالى قد كان قدر ذلك علیهم و قضاه و أمضاه و حتمه ثم أجراه فتقدم [فبتقدم] على [علم من] رسول الله إلیهم في ذلك قام علي و الحسن و الحسین ص و یعلم [بعلم] صمت من صمت منا و لو أنهم یا حمران حیث نزل بهم ما نزل من أمر الله و إظهار الطواغیت علیهم سألوا الله دفع ذلك عنهم و ألحوا فیه في إزالة ملك الطواغیت إذا لأجابهم و دفع ذلك عنهم ثم كان انقضاء مدة الطواغیت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدد و ما كان الذي أصابهم من ذلك یا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبة معصیة خالفوا الله فیها و لكن لمنازل و كرامة من الله أراد أن یبلغها [یبلغوها] فلا تذهبن فیهم المذاهب بك.

۲۱: أمالي صدوق، ص۱۵۲: فجاءه النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله و هو في منامه فأخذ الحسین عليه‌السلام و ضمه إلى صدره و جعل یقبل عینیه و یقول بأبي أنت كأني أراك مرملا بدمك بین عصابة من هذه الأمة یرجون شفاعتي ما لهم عند الله من خلاق یا بني إنك قادم على أبیك و أمك و أخیك و هم مشتاقون إلیك و إن لك في الجنة درجات لا تنالها إلا بالشهادة.

۲۲: در شماره ۲۰ گذشت.

۲۳: علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۹: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيزبن يحيى الجلودي قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري قال حدثنا جعفربن محمد بن عمارة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له أخبرني عن أصحاب الحسين عليه السلام وإقدامهم على الموت فقال إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر إلى حوراء يعانقها و إلى مكانه من الجنة.

۲٤: أفندى، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج۲، ص۴۱۹: الشيخ الامام الفقيه قطب الدين أبوالحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي فاضل عالم متبحر فقيه محدث متكلم بصير بالاخبار شاعر، و يقال انه «ره» كان تلميذ تلامذة شيخنا المفيد. قال صاحب مختصر تاريخ ابن خلكان في ترجمة ابن الراوندي المعروف بالزندقة ان «راوند» بفتح الراء و الواو قرية من قاسان بنواحي اصبهان، و لاوند أيضا ناحية ظاهر نيسابور، و قاسان بالسين المهملة غير قاشان بالمعجمة المجاور لقم- انتهى.

و قال صاحب كتاب نظام الاقوال: ان القطب الراوندي دفن في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها و على أبيها السلام- انتهى.

و قال شيخنا البهائي في حواشي فهرس الشيخ منتجب الدين عند ترجمة القطب الراوندي هذا على ما وجدته بخط تلميذه المولى محمد رضا المشهدي في بلدة تبريز ما هذا لفظه: الظاهر أنه منسوب الى راوند قرية من قرى كاشان و هو مدفون بقم في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها و على أبيها و أخيها- انتهى.

ثم ان المولى حشري الشاعر المشهور نقل في كتاب تذكرة الاولياء في أحوال العلماء أن قبر القطب الراوندي في قرية خسرو شاه من توابع تبريز.

أقول: و أنا أيضا رأيت قبرا بتلك القرية يعرف عند أهلها بأنه قبر القطب الراوندي و كانوا يزورونه فيه و قد زرته أنا أيضا فيه، و لا يبعد أن يكون أحدهما قبر الشيخ قطب الدين الراوندي و الثاني قبر السيد فضل الله الراوندي أو أحدهما قبر أحد أولاده المذكورين أو قبر والده او جده و الآخر قبره، و فيها ايضا كان قبر سلار ابن عبد العزيز الديلمي على ما سيجيء في ترجمته. و الله يعلم. فلاحظ.

و له من المؤلفات كتاب منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة معروف، و قد رأيته في استراباد و النسخة عتيقة جدا و لعلها كتبت في عصر المؤلف، و هو الذي شرح أولا هذا الكتاب، و كثيرا ما يناقش معه ابن ابى الحديد المعتزلي في شرحه عليه، و يروي هذا الشيخ نهج البلاغة عن مؤلفه بواسطتين.

و له رسالة في عدد المسائل التي وقع الخلاف فيها بين المرتضى و الشيخ المفيد استاده في أصول المسائل الكلامية، نسبها اليه جماعة منهم ابن طاوس في كشف المحجة، فقال في بحث ذم علم الكلام منه ان القطب الراوندي قد ألف كتابا في الاختلاف الواقع بين الشيخ المفيد و السيد المرتضى في الكلام فذكر فيه خمسا و تسعين مسألة، ثم قال القطب: و لو استوفينا كلما اختلفا فيه لطال الكتاب- انتهى.

و قد تصدى جماعة من الخاصة و العامة لتأليف كتاب تهافت الفلاسفة و افراده بالتصنيف سوى ما أدرجوه في كتبهم الكلامية، فأما من الخاصة فمنهم هذا الشيخ و منهم- الخ. و أما من العامة فأول من تعرض لذلك فهو الفارابى و قد رد عليه الحكيم ابن رشد المغربي بتأليف كتاب حجية للحكماء، ثم المولى خواجه زاده و المولى على الطوسي في بلاد الروم بأمر السلطان محمد فاتح القسطنطنية في عصر واحد.

و كتاب الخرائج و الجرائح للشيخ الامام قطب الدين ابى الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي، و كتاب قصص الانبياء له أيضا على ما يظهر من أسانيد الكتاب و اشتهر أيضا، و لا يبعد أن يكون تأليف فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسني الراوندي كما يظهر من بعض أسانيد السيد ابن طاوس، و قد صرح بكونه منه في رسالة النجوم و كتاب فلاح السائل، و الامر فيه هين لكونه مقصورا على القصص و أخباره جلها مأخوذة من كتب الصدوق- انتهى.

و أقول: لكن قد صرح ابن طاوس نفسه أيضا في كتاب مهج الدعوات بأن كتاب قصص الانبياء تأليف سعيد بن هبة الله الراوندي، و القول بأن لكل منهما كتابا في هذا المعنى ممكن، لكن بعيد. فتأمل.

۲۵: الخرائج و الجرائح ؛ ج۲ ؛ ص۸٤۷: و عن سعد بن عبد الله حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى حدثنا الحسين بن سعيد حدثنا النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي قال قال علي بن الحسين(علیه السلام) كنت مع أبي الليلة التي قتل صبيحتها فقال لأصحابه هذا الليل فاتخذوه

جملا فإن القوم إنما يريدونني و لو قتلوني لم يلتفتوا إليكم و أنتم في حل و سعة فقالوا لا و الله لا يكون هذا أبدا قال إنكم تقتلون غدا كذلك لا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك ثم دعا و قال لهم ارفعوا رءوسكم و انظروا-فجعلوا ينظرون إلى مواضعهم و منازلهم من الجنة و هو يقول لهم هذا منزلك يا فلان و هذا قصرك يا فلان و هذه درجتك يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح و السيوف بصدره و وجهه ليصل إلى منزله من الجنة.

۲۶: معاني الأخبار، ص۲۸۸: قال علي بن الحسين عليه السلام لما اشتد الأمر بالحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم و كان الحسين عليه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدأ جوارحهم و تسكن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا يبالي بالموت فقال لهم الحسين عليه السلام صبرا بني الكرام فما الموت إلا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء إلى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة فأيكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر و ما هو لأعدائكم إلا كمن ينتقل من قصر إلى سجن و عذاب- إن أبي حدثني عن رسول الله صلى الله عليه و آله أن الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم و جسر هؤلاء إلى جحيمهم ما كذبت و لا كذبت.

۲۷: عبدالله مامقانی، تنقيح المقال في علم الرجال، ج۱۳، ص۲۵۶: و الثمالي: نسبة إلى ثمالة- بالثاء المثلثة المضمومة على الأصح، و المفتوحة على ضبط ابن خلكان، و الميم، و الألف، و اللام، و الهاء- و هو لقب عوف

بن أسلم بن أحجن بن كعب بن الحرث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصربن الأزد، أبي بطن من الأزد، و هم رهط أبي حمزة المعروف، و لقب عوف ب: الثمالي؛ لأنه أطعم قومه و سقاهم لبنا بثمالته- أي برغوته-.

و صرح الصدوق رحمه الله بعدم كون أبي حمزة من بني ثمالة، حيث قال في المشيخة: هو من حي بني ثعل، و نسب إلى ثمالة؛ لأن داره كانت فيهم.

قلت: ثعل- كصرد- ابن جرم بن عمرو بن الغوث، حي من طي، و عليه فلا يكون أبو حمزة أزديا عند التحقيق بل من بني طي، و طي من كهلان و ليسوا من الأزد. قد عده الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: من أصحاب السجاد عليه السلام بقوله: ثابت بن أبي صفية دينار الثمالي الأزدي، يكنى: أبا حمزة الكوفي، مات سنة خمس و مائة. انتهى.

و أقول: لازم تاريخه قدس سره مرتين وفاة أبي حمزة سنة مائة و خمسة، هو كون قول من قال ببقائه إلى زمان الكاظم عليه السلام اشتباها صرفا؛ ضرورة أن وفاة الصادق عليه السلام في سنة مائة و ثمان و أربعين، و ذلك بعد وفاة أبي حمزة بثلاث و أربعين سنة، فكيف يعقل دركه لزمان الكاظم عليه السلام، بل مقتضى تاريخ وفاة الباقر عليه السلام - و هو سنة مائة و أربع عشرة، أو ست عشرة، أو سبع عشرة- هو عدم دركه لزمان الصادق عليه السلام، فلا وجه لعد الشيخ رحمه الله إياه من أصحاب الصادق عليه السلام مع ضبطه تاريخ وفاة أبي حمزة بمائة و خمس، و كأنه غفل عن مبدأ زمان إمامة الصادق عليه السلام. هذا؛ و لكني قد راجعت بعد ذلك نسخا من رجال الشيخ رحمه الله فوجدت في عدة نسخ معتمدة منه في طي أصحاب الصادق عليه السلام إبدال (الخمس) ب: (الخمسين) في

تاريخ وفاته، و عليه فلا شك في دركه لسنتين من زمان الكاظم عليه السلام، و لكن النسخة التي أبدل فيها (الخمس) ب: (الخمسين) في طي أصحاب الصادق عليه السلام أبقت الخمس على حاله في طي أصحاب السجاد [عليه السلام]، و العلم عند الله تعالى.

۲۸: الأمالي (للصدوق)، ص٤٦٢: حدثنا أبو علي أحمد بن زياد الهمداني رضوان الله عليه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن يونس بن عبد الرحمن عن ابن أسباط عن علي بن سالم عن أبيه عن ثابت بن أبي صفية قال: نظر سيد العابدين علي بن الحسين عليه السلام إلى عبيد الله بن عباس بن علي بن أبي طالب فاستعبر ثم قال ما من يوم أشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم أحد قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله و بعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب ثم قال عليه السلام و لا يوم كيوم الحسين عليه السلام ازدلف عليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة كل يتقرب إلى الله عز و جل بدمه و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا و ظلما و عدوانا ثم قال عليه السلام رحم الله العباس فلقد آثر و أبلى و فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يداه فأبدله الله عز و جل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب و إن للعباس عند الله تبارك و تعالى منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة.

۲۹: كامل الزيارات، ص۱۱۱: حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن خاله محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل عمن حدثه عن

علي بن أبي حمزة عن الحسين بن أبي العلاء و أبي المعزاء و عاصم بن حميد الحناط جماعتهم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: ما من شهيد إلا [إلا و هو يحب لو أن الحسين بن علي حي] و يحب أن يكون مع الحسين عليه‌السلام حتى يدخلون [يدخلو] الجنة معه.

۳۰: باب شدة ابتلاء المؤمن کتاب کافی احادیث متعددی در این معنی وارد شده است که برخی از آنها از این قرارند:

الكافي، ج۲؛ ص۲۵۲: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: إن أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الذين يلونهم ثم الأمثل فالأمثل.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: ذكر عند أبي عبد الله عليه‌السلام البلاء و ما يخص الله عز و جل به المؤمن فقال سئل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من أشد الناس بلاء في الدنيا فقال النبيون ثم الأمثل فالأمثل و يبتلى المؤمن بعد على قدر إيمانه و حسن أعماله فمن صح إيمانه و حسن عمله اشتد بلاؤه و من سخف إيمانه و ضعف عمله قل بلاؤه.

علي بن إبراهيم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن فضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه‌السلام قال: أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأوصياء ثم الأماثل فالأماثل.

عنه عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن زكريا بن الحر عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما يبتلى المؤمن في الدنيا على قدر دينه أو قال على حسب دينه.

عدة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله عن بعض أصحابه عن محمد بن المثنى الحضرمي عن محمد بن بهلول بن مسلم العبدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما المؤمن بمنزلة كفة الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه.

۳۱: الغيبة(للنعماني)، ص۲۱۱: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدي قال حدثني شريف بن سابق التفليسي عن الفضل بن أبي قرة التفليسي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أنه قال: المؤمنون يبتلون ثم يميزهم الله عنده إن الله لم يؤمن المؤمنين من بلاء الدنيا و مرائرها و لكن آمنهم فيها من العمى و الشقاء في الآخرة ثم قال كان علي بن الحسين بن علي عليه السلام يضع قتلاه بعضهم إلى بعض ثم يقول قتلانا قتلى النبيين.

۳۲: الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸٤۸: و عن أبي سعيد سهل بن زياد حدثنا الحسن بن محبوب حدثنا ابن فضيل حدثنا سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا بني إنك ستساق إلى العراق و هي أرض قد التقى بها النبيون و أوصياء النبيين و هي أرض تدعى عمورا و إنك تستشهد بها و

يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد و تلا قلنا يا نار كوني بردا و سلاما على إبراهيم تكون الحرب عليك و عليهم بردا و سلاما فأبشروا فوالله لئن قتلونا فإنا نرد على نبينا ثم أمكث ما شاء الله فأكون أول من تنشق عنه الأرض فأخرج خرجة يوافق ذلك خرجة أمير المؤمنين﴿ع﴾ و قيام قائمنا و حياة رسول الله ﴿ص﴾ ثم لينزلن علي وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط و لينزلن إلي جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و جنود من الملائكة و لينزلن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمد ص لواءه و ليدفعنه إلى قائمنا مع سيفه ثم إنا نمكث من بعد ذلك ما شاء الله ثم إن الله يخرج من مسجد الكوفة عينا من دهن و عينا من لبن و عينا من ماء ثم إن أمير المؤمنين﴿ع﴾ يدفع إلي سيف رسول الله ﴿ص﴾ فيبعثني إلى الشرق و الغرب و لا آتي على عدو إلا أهرقت دمه و لا أدع صنما إلا أحرقته حتى أقع إلى الهند فأفتحها و إن دانيال و يونس يخرجان إلى أمير المؤمنين﴿ع﴾ يقولان صدق الله و رسوله و يبعث معهما إلى البصرة سبعين رجلا فيقتلون مقاتلتهم و يبعث بعثا إلى الروم فيفتح الله لهم ثم لأقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب و أعرض على اليهود و النصارى و سائر الملل و لأخيرنهم بين الإسلام و السيف فمن أسلم مننت عليه و من كره الإسلام أهرق الله دمه و لا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل الله إليه ملكا يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منازله في الجنة و لا يبقى على وجه الأرض أعمى و لا مقعد و لا مبتلى إلا كشف الله عنه بلاءه بنا أهل البيت و لتنزلن

البركة من السماء إلى الأرض حتى إن الشجرة لتقصف بما يريدالله فيها من الثمر و ليؤكلن ثمرة الشتاء في الصيف و ثمرة الصيف في الشتاء و ذلك قول الله تعالى و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض و لكن كذبوا ثم إن الله ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الأرض و ما كان فيها حتى إن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته فيخبرهم بعلم ما يعلمون.

۳۳:بحار الأنوار، ج٤٥ ، ص٩٩: و قد روي بأسانيد: أنه لما منعه ﷷ محمد بن الحنفية عن الخروج إلى الكوفة قال و الله يا أخي لو كنت في جحر هامة من هوام الأرض- لاستخرجوني منه حتى يقتلوني.

۳٤: طريحى، المنتخب، ص ۴۲۴-۴۲۳ : روي عن نقلة الأخبار: أن اليوم الذي قتل فيه مسلم بن عقيل و هو يوم الثلاثاء لثمان خلون من ذي الحجة يوم التروية، كان فيه خروج الحسين من مكة إلى العراق بعد أن طاف و سعى و أحل من إحرامه، و جعل حجه عمرة مفردة لأنه عليه السّلام لم يتمكن من إتمام الحج مخافة أن يبطش به و ذلك لأن يزيد لعنه الله أنفذ عمر بن سعد بن العاص في عسكر عظيم و ولاه أمر الموسم و أمره على الحاج كله و كان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السّلام سرا و إن لم يتمكن منه يقتله غيلة، ثم إنه لعنه الله دس مع الحجاج في تلك السنة ثلاثين رجلا من شياطين بني أمية و أمرهم بقتل الحسين على كل حال اتفق فلما علم الحسين بذلك حل من إحرام الحج و جعلها عمرة مفردة.

۳۵:عبدالله مامقانی، تنقیح المقال في علم الرجال، ج۱۸، ص۲۰۵: و توضيحه: ما ذكره الفاضل المجلسي الأول رحمه الله حيث قال- فيما حكى عنه سبطه الوحيد رحمه الله في التعليقة: الظاهر أن الحجب كان اتقاء عليه، ليشتهر بذلك، و لا يصل إليه ضرر؛ لأن الخروج عند المخالفين كان عظيما، فإذا اشتهر أن أصحاب الصادق ؑ يخرجون بالسيف، كان يمكن أن يصل الضرر إلى الجميع، كما يظهر من أخبار المنصور مع الصادق عليه السلام. و الظاهر أنه ما بقي الحجب، و كان أياما. و روى الرجل عن الصادق ؑ أخبارا كثيرة. انتهى المهم من كلام المجلسي رحمه الله.

۳۶: الكافي، ج۱، ص۲۸۳: و في نسخة الصفواني زيادة علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز قال: قلت لأبي عبد الله ؑ جعلت فداك ما أقل بقاءكم أهل البيت و أقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجة الناس إليكم فقال إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته فإذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر فأتاه النبي ص ينعى إليه نفسه وأخبره بما له عند الله و أن الحسين ؑ قرأ صحيفته التي أعطيها و فسر له ما يأتي بنعي و بقي فيها أشياء لم تقض فخرج للقتال و كانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها و مكثت تستعد للقتال و تتأهب لذلك حتى قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل ؑ فقالت الملائكة يا رب أذنت لنا في الانحدار و أذنت لنا في نصرته فانحدرنا و قد قبضته فأوحى الله إليهم أن الزموا قبره حتى تروه و قد خرج فانصروه و ابكوا عليه و على ما فاتكم من نصرته فإنكم

قد خصصتم بنصرته و بالبكاء عليه فبكت الملائكة تعزيا و حزنا على ما فاتهم من نصرته فإذا خرج يكونون أنصاره.

۳۷: الكافي، ج۱؛ ص۲۸۰: أحمد بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد عن أبي الحسن الكناني عن جعفر بن نجيح الكندي عن محمد بن أحمد بن عبيد الله العمري عن أبيه عن جده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله عز و جل أنزل على نبيه صلى الله عليه و آله كتابا قبل وفاته فقال يا محمد هذه وصيتك إلى النجبة من أهلك قال و ما النجبة يا جبرئيل فقال علي بن أبي طالب و ولده عليهم السلام و كان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي صلى الله عليه و آله إلى أمير المؤمنين عليه السلام و أمره أن يفك خاتما منه و يعمل بما فيه ففك أمير المؤمنين عليه السلام خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه إلى ابنه الحسن عليه السلام ففك خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه أن اخرج بقوم إلى الشهادة فلا شهادة لهم إلا معك و اشر نفسك لله عز و جل ففعل ثم دفعه إلى علي بن الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه أن أطرق و اصمت و الزم منزلك و ﴿اعبد ربك حتى يأتيك اليقين﴾ ففعل ثم دفعه إلى ابنه محمد بن علي عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و لا تخافن إلا الله عز و جل فإنه لا سبيل لأحد عليك ففعل ثم دفعه إلى ابنه جعفر ففك خاتما فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و انشر علوم أهل بيتك و صدق آباءك الصالحين و لا تخافن إلا الله عز و جل و أنت في حرز و أمان ففعل ثم دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام و كذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده ثم كذلك إلى قيام المهدي صلى الله عليه.

۳۸: التوحيد (للصدوق)، ص۳۶۵: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن عبد الملك بن عنترة الشيباني عن أبيه عن جده قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام بحر عميق فلا تلجه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام طريق مظلم فلا تسلكه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام سر الله فلا تكلفه...

۳۹: تصحيح اعتقادات الإمامية؛ ص۵۷: فأما الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله في النهي عن الكلام في القضاء و القدر فهي تحتمل وجهين أحدهما أن يكون النهي خاصا بقوم كان كلامهم في ذلك يفسدهم و يضلهم عن الدين و لا يصلحهم في عبادتهم إلا الإمساك عنه و ترك الخوض فيه و لم يكن النهي عنه عاما لكافة المكلفين و قد يصلح بعض الناس بشيء يفسد به آخرون و يفسد بعضهم بشيء يصلح به آخرون فدبر الأئمة عليهم السلام أشياعهم في الدين بحسب ما علموه من مصالحهم فيه.

و ثانيهما أن يكون النهي عن الكلام في القضاء و القدر النهي عن الكلام فيما خلق الله تعالى و عن علله و أسبابه و عما أمر به و تعبد و عن القول في علل ذلك إذا كان طلب علل الخلق و الأمر محظورا لأن الله تعالى سترها عن أكثر خلقه ألا ترى أنه لا يجوز لأحد أن يطلب لخلقه جميع ما خلق عللا مفصلات فيقول لم خلق كذا و كذا حتى يعد المخلوقات كلها و يحصيها و لا يجوز أن يقول لم أمر بكذا أو تعبد بكذا و نهى عن كذا إذ تعبده بذلك و أمره

لما هوأعلم به من مصالح الخلق و لم يطلع أحدا من خلقه على تفصيل علل ما خلق و أمربه و تعبد و إن كان قد أعلم في الجملة أنه لم يخلق الخلق عبثا و إنما خلقهم للحكمة و المصلحة و دل على ذلك بالعقل و السمع.

فقال سبحانه (و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما لاعبين) و قال (أ فحسبتم أنما خلقناكم عبثا) و قال (إنا كل شيء خلقناه بقدر) يعني بحق و وضعناه في موضعه و قال و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون و قال فيما تعبد به لن ينال الله لحومها و لا دماؤها و لكن يناله التقوى منكم. و قد يصح أن يكون الله تعالى خلق حيوانا بعينه لعلمه بأنه يؤمن عند خلقه كفار أو يتوب عند ذلك فساق أو ينتفع به مؤمنون أو يتعظ به ظالمون أو ينتفع المخلوق نفسه بذلك أو يكون عبرة لواحد في الأرض أو في السماء و ذلك مغيب عنا و إن قطعنا في الجملة أن جميع ما صنع الله تعالى إنما صنعه لأغراض حكيمة و لم يصنعه عبثا و كذلك يجوز أن يكون تعبدنا بالصلاة لأنها تقربنا من طاعته و تبعدنا عن معصيته و تكون العبادة بها لطفا لكافة المتعبدين بها أو لبعضهم فلما خفيت هذه الوجوه و كانت مستورة عنا و لم يقع دليل على التفصيل فيها و إن كان العلم بأنها حكمة في الجملة كان النهي عن الكلام في معنى القضاء و القدر إنما هو نهي عن طلب علل لها مفصلة فلم يكن نهيا عن هذا إن سلمنا الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله فأما إن بطلت أو اختل سندها فقد سقط عنا عهدة الكلام فيها.

۴۰: تنقيح المقال في علم الرجال، ج۲۸، ص۳۵: اعلم: أن هناك (زائدة بن قدامة الثقفي أبو الصلت الكوفي) الذي مات بأرض الروم غازيا سنة

ستين، أو إحدى و ستين و مائة الذي سيجيء قريبا في هذا المجلد، و زائدة بن قدامة الذي قاتل الخوارج و قتله شبيب سنة ٧۶، و الذي عد من أصحاب الإمام الباقر (عليه السلام) ليس الذي قتله شبيب؛ لأن وفاة الإمام السجاد (عليه السلام) في سنة ٩٥، فيكون زائدة هذا قتيلا قبل وفاة الإمام السجاد (عليه السلام) بتسعة عشر سنة تقريبا، و أما زائدة بن قدامة الثقفي فهو غير المعنون، لأنه كان من النواصب، و سوف أعنونه ليقف القارئ على شخصيته، و أنه البتري من أعدائه، يستحيل أن يروي في فضل كربلاء و زيارة الحسين عليه السلام كما في كامل الزيارات، فيتحصل من مجموع ما أشرنا اليه أن زائدة بن قدامة ثلاثة:

١- الراوي عن السجاد (عليه السلام)، و المعدود من أصحاب الباقر (عليه السلام).

٢- و زائدة بن قدامة الذي حارب الخوارج تحت راية الحجاج و قتله شبيب سنة,٧۶

٣- و زائدة بن قدامة الذي مات بأرض الروم سنة ١۶١

٤١: بحار الأنوار، ج٢٨، ص۶١: اعلم أن رواية سيد الساجدين (عليه السلام) هذا الخبر عن عمته و استماعه لها لا ينافي كونه (عليه السلام) عالما بذلك قبله إذ قد تكون في الرواية عن الغير مصلحة و قد يكون للاستماع إلى حديث يعرفه الإنسان تأثير جديد في أحوال الحزن مع أنه يحتمل أن يكون الاستماع لتطييب قلب عمته رضي الله عنها.

٤٢: كامل الزيارات، ص٢۶٠: حدثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال حدثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمد بن هلال الطائي

البصري ره قال حدثني أبوعثمان سعيد بن محمد قال حدثنا محمد بن سلام بن يسار [سيار] الكوفي قال حدثني أحمد بن محمد الواسطي قال حدثني عيسى بن أبي شيبة القاضي قال حدثني نوح بن دراج قال حدثني قدامة بن زائدة عن أبيه قال قال علي بن الحسين عليه السلام بلغني يا زائدة أنك تزور قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام أحيانا فقلت إن ذلك لكما بلغك فقال لي فلما ذا تفعل ذلك و لك مكان عند سلطانك الذي لا يحتمل أحدا على محبتنا و تفضيلنا و ذكر فضائلنا و الواجب على هذه الأمة من حقنا فقلت و الله ما أريد بذلك إلا الله و رسوله و لا أحفل بسخط من سخط و لا يكبر في صدري مكروه ينالني بسببه فقال و الله إن ذلك لكذلك- فقلت و الله إن ذلك لكذلك يقولها ثلاثا و أقولها ثلاثا فقال أبشر ثم أبشر ثم أبشر فلأخبرنك بخبر كان عندي في النخب [البحر] المخزون- فإنه لما أصابنا بالطف ما أصابنا و قتل أبي عليه السلام و قتل من كان معه- من ولده و إخوته و سائر أهله و حملت حرمه و نساؤه على الأقتاب يراد بنا الكوفة فجعلت أنظر إليهم صرعى و لم يواروا فعظم ذلك في صدري و اشتد لما أرى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج و تبينت ذلك مني عمتي زينب الكبرى بنت علي عليه السلام فقالت ما لي أراك تجود بنفسك يا بقية جدي و أبي و إخوتي فقلت و كيف لا أجزع و أهلع و قد أرى سيدي و إخوتي و عمومتي و ولد عمي و أهلي مصرعين بدمائهم مرملين بالعراء مسلبين لا يكفنون و لا يوارون و لا يعرج عليهم أحد و لا يقربهم بشر كأنهم أهل بيت من الديلم و الخزر فقالت لا يجزعنك ما ترى فوالله إن ذلك لعهد من رسول الله صلى الله عليه و آله إلى جدك و أبيك و عمك و لقد أخذ الله الميثاق [ميثاق] أناس من هذه الأمة

لا تعرفهم فراعنة هذه الأمة و هم معروفون في أهل السماوات أنهم يجمعون هذه الأعضاء المتفرقة فيوارونها و هذه الجسوم المضرجة و ينصبون لهذا الطف علما لقبر أبيك سيد الشهداء لا يدرس أثره و لا يعفو رسمه على كرور الليالي و الأيام و ليجتهدن أئمة الكفر و أشياع الضلالة في محوه و تطميسه فلا يزداد أثره إلا ظهورا و أمره إلا علوا فقلت و ما هذا العهد و ما هذا الخبر فقالت نعم حدثتني أم أيمن أن رسول الله ﷺ زار منزل فاطمة ؈ في يوم من الأيام فعملت له حريرة و أتاه علي ؈ بطبق فيه تمر ثم قالت أم أيمن فأتيتهم بعس فيه لبن و زبد فأكل رسول الله ﷺ و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ؈ من تلك الحريرة- و شرب رسول الله ﷺ و شربوا من ذلك اللبن ثم أكل و أكلوا من ذلك التمر و الزبد ثم غسل رسول الله ﷺ يده- و علي يصب عليه الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين نظرا عرفنا به السرور في وجهه ثم رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم إنه وجه وجهه نحو القبلة و بسط يديه و دعا ثم خر ساجدا و هو ينشج فأطال النشوج و علا نحيبه و جرت دموعه ثم رفع رأسه و أطرق إلى الأرض و دموعه تقطر كأنها صوب المطر فحزنت فاطمة و علي و الحسن و الحسين ؈ و حزنت معهم لما رأينا من رسول الله ﷺ و هبناه أن نسأله حتى إذا طال ذلك قال له علي و قالت له فاطمة ما يبكيك يا رسول الله لا أبكى الله عينيك فقد أقرح قلوبنا ما نرى من حالك فقال يا أخي سررت بكم و قال مزاحم بن عبد الوارث في حديثه هاهنا فقال يا حبيبي إني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط- و إني لأنظر إليكم و أحمد الله على نعمته علي فيكم إذ هبط علي جبرئيل ؈ فقال

يا محمد إن الله تبارك و تعالى اطلع على ما في نفسك و عرف سرورك بأخيك و ابنتك و سبطيك فأكمل لك النعمة و هنأك العطية بأن جعلهم و ذرياتهم و محبيهم و شيعتهم معك في الجنة لا يفرق بينك و بينهم يحبون كما تحب و يعطون كما تعطي حتى ترضى و فوق الرضا على بلوى كثيرة تنالهم في الدنيا و مكاره تصيبهم بأيدي أناس ينتحلون ملتك و يزعمون أنهم من أمتك براء من الله و منك خبطا خبطا و قتلا قتلا- شتى مصارعهم نائية قبورهم خيرة من الله لهم و لك فيهم فاحمد الله عزو جل على خيرته و ارض بقضائه فحمدت الله و رضيت بقضائه بما اختاره لكم ثم قال لي جبرئيل يا محمد إن أخاك مضطهد بعدك مغلوب على أمتك متعوب من أعدائك ثم مقتول بعدك يقتله أشر الخلق و الخليقة- و أشقى البرية يكون نظير عاقر الناقة ببلد تكون إليه هجرته و هو مغرس شيعته و شيعة ولده و فيه على كل حال يكثر بلواهم و يعظم مصابهم و إن سبطك هذا و أومأ بيده إلى الحسين عليه‌السلام مقتول في عصابة من ذريتك و أهل بيتك و أخيار من أمتك بضفة الفرات بأرض يقال لها كربلاء من أجلها يكثر الكرب و البلاء على أعدائك و أعداء ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كربه و لا تفنى حسرته و هي أطيب بقاع الأرض و أعظمها حرمة يقتل فيها سبطك و أهله و أنها من بطحاء الجنة فإذا كان ذلك اليوم الذي يقتل فيه سبطك و أهله و أحاطت به كتائب أهل الكفر و اللعنة تزعزعت الأرض من أقطارها و مادت الجبال و كثر اضطرابها و اصطفقت البحار بأمواجها و ماجت السماوات بأهلها غضبا لك يا محمد و لذريتك- و استعظاما لما ينتهك من حرمتك و لشر ما تكافى به في ذريتك و عترتك و لا يبقى شيء من ذلك إلا

استأذن الله عزو جل في نصرة أهلك- المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحي الله إلى السماوات و الأرض و الجبال و البحار و من فيهن إني أنا الله الملك القادر الذي لا يفوته هارب و لا يعجزه ممتنع و أنا أقدر فيه على الانتصار و الانتقام و عزتي و جلالي لأعذبن من وتر رسولي و صفيي و انتهك حرمته و قتل عترته و نبذ عهده و ظلم أهل بيته [أهله] عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فعند ذلك يضج كل شيء في السماوات و الأرضين بلعن من ظلم عترتك و استحل حرمتك فإذا برزت تلك العصابة إلى مضاجعها- تولى الله عزو جل قبض أرواحها بيده و هبط إلى الأرض ملائكة من السماء السابعة معهم آنية من الياقوت و الزمرد مملوة من ماء الحياة و حلل من حلل الجنة و طيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء و ألبسوها الحلل و حنطوها بذلك الطيب و صلت الملائكة صفا صفا عليهم ثم يبعث الله قوما من أمتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول و لا فعل و لا نية فيوارون أجسامهم و يقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لأهل الحق و سببا للمؤمنين إلى الفوز و تحفه ملائكة من كل سماء مائة ألف ملك في كل يوم و ليلة- و يصلون عليه و يطوفون عليه و يسبحون الله عنده و يستغفرون الله لمن زاره و يكتبون أسماء من يأتيه زائرا من أمتك متقربا إلى الله تعالى و إليك بذلك و أسماء آبائهم و عشائرهم و بلدانهم و يوسمون في وجوههم بميسم نور عرش الله هذا زائر قبر خير الشهداء و ابن خير الأنبياء فإذا كان يوم القيامة سطع في وجوههم من أثر ذلك الميسم نور تغشى منه الأبصار- يدل عليهم و يعرفون به و كأني بك يا

محمد بيني و بين ميكائيل و علي أمامنا و معنا من ملائكة الله ما لا يحصى عددهم و نحن نلتقط من ذلك الميسم في وجهه من بين الخلائق حتى ينجيهم الله من هول ذلك اليوم و شدائده و ذلك حكم الله و عطاؤه لمن زار قبرك يا محمد أو قبر أخيك أو قبر سبطيك لا يريد به غير الله عز و جل و سيجتهد أناس ممن حقت عليهم اللعنة من الله و السخط- أن يعفوا رسم ذلك القبر و يمحوا أثره فلا يجعل الله تبارك و تعالى لهم إلى ذلك سبيلا ثم قال رسول الله ص فهذا أبكاني و أحزنني قالت زينب فلما ضرب ابن ملجم لعنه الله أبي ع و رأيت عليه أثر الموت منه قلت له يا أبت حدثتني أم أيمن بكذا و كذا و قد أحببت أن أسمعه منك فقال يا بنية الحديث كما حدثتك أم أيمن و كأني بك و بنساء أهلك سبايا بهذا البلد أذلاء خاشعين تخافون أن يتخطفكم الناس فصبرا صبرا فو الذي فلق الحبة و برأ النسمة ما لله على ظهر الأرض يومئذ ولي غيركم و غير محبيكم و شيعتكم و لقد قال لنا رسول الله ﷺ حين أخبرنا بهذا الخبر- إن إبليس لعنه الله في ذلك اليوم يطير فرحا فيجول الأرض كلها بشياطينه و عفاريته فيقول يا معاشر الشياطين قد أدركنا من ذرية آدم الطلبة و بلغنا في هلاكهم الغاية و أورثناهم النار إلا من اعتصم بهذه العصابة فاجعلوا شغلكم بتشكيك الناس فيهم و حملهم على عداوتهم و إغرائهم بهم و أوليائهم حتى تستحكموا ضلالة الخلق و كفرهم و لا ينجو منهم ناج- و لقد صدق عليهم إبليس و هو كذوب أنه لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح و لا يضر مع محبتكم و موالاتكم ذنب غير الكبائر قال زائدة ثم قال علي بن

الحسين (عليه السلام) بعد أن حدثني بهذا الحديث خذه إليك ما لوضربت في طلبه آباط الإبل حولا لكان قليلا.

٤٣: الأمالي(للصدوق)، ص١٥٠: حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله قال حدثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ رحمه الله قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن زياد التستري من كتابه قال حدثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس بن أبي إسحاق السبيعي قاضي بلخ قال حدثتني مريسة بنت موسى بن يونس بن أبي إسحاق و كانت عمتي قالت حدثتني صفية بنت يونس بن أبي إسحاق الهمدانية و كانت عمتي قالت حدثتني بهجة بنت الحارث بن عبد الله التغلبي عن خالها عبد الله بن منصور و كان رضيعا لبعض ولد زيد بن علي (عليه السلام) قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين (عليه السلام) فقلت حدثني عن مقتل ابن رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال حدثني أبي عن أبيه قال لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله فأجلسه بين يديه فقال له يا بني إني قد ذللت لك الرقاب الصعاب و وطدت لك البلاد و جعلت الملك و ما فيه لك طعمة و إني أخشى عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهدهم و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبير و الحسين بن علي فأما عبد الله بن عمر فهو معك فالزمه و لا تدعه و أما عبد الله بن الزبير فقطعه إن ظفرت به إربا إربا فإنه يجثو لك كما يجثو الأسد لفريسته و يواربك مواربة الثعلب للكلب و أما الحسين (عليه السلام) فقد عرفت حظه من رسول الله (صلى الله عليه وآله) و هو من لحم رسول الله و دمه و قد علمت لا محالة أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه و يضيعونه

فإن ظفرت به فاعرف حقه و منزلته من رسول الله ﷺ و لا تؤاخذه بفعله و مع ذلك فإن لنا به خلطة و رحما و إياك أن تناله بسوء و يرى منك مكروها قال فلما هلك معاوية و تولى الأمر بعده يزيد بعث عامله على مدينة رسول الله و هو عمه عتبة بن أبي سفيان فقدم المدينة و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معاوية فأقامه عتبة من مكانه و جلس فيه لينفذ فيه أمر يزيد فهرب مروان فلم يقدر عليه و بعث عتبة إلى الحسين بن علي فقال إن أمير المؤمنين أمرك أن تبايع له فقال الحسين عليه السلام يا عتبة قد علمت أنا أهل بيت الكرامة و معدن الرسالة و أعلام الحق الذين أودعه الله عز و جل قلوبنا و أنطق به ألسنتنا فنطقت بإذن الله عز و جل و لقد سمعت جدي رسول الله ﷺ يقول إن الخلافة محرمة على ولد أبي سفيان و كيف أبايع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله ﷺ هذا فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب و كتب بسم الله الرحمن الرحيم إلى عبد الله يزيد أمير المؤمنين من عتبة بن أبي سفيان أما بعد فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة و لا بيعة فرأيك في أمره و السلام فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة أما بعد فإذا أتاك كتابي هذا فعجل علي بجوابه و بين لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها و ليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي عليه السلام فبلغ ذلك الحسين فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي ﷺ ليودع القبر فلما وصل إلى القبر سطع له نور من القبر فعاد إلى موضعه فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فأطال.

٤٤: بحار الأنوار، ج۴۴ ، ص۳۲۸ : فلما فرغ من صلاته جعل يقول اللهم هذا قبر نبيك محمد و أنا ابن بنت نبيك و قد حضرني من الأمر ما قد علمت اللهم إني أحب المعروف و أنكر المنكر و أنا أسألك يا ذا الجلال و الإكرام بحق القبر و من فيه إلا اخترت لي ما هو لك رضى و لرسولك رضى. قال ثم جعل يبكي عند القبر حتى إذا كان قريبا من الصبح وضع رأسه على القبر فأغفي فإذا هو برسول الله قد أقبل في كتيبة من الملائكة عن يمينه و عن شماله و بين يديه حتى ضم الحسين إلى صدره و قبل بين عينيه و قال حبيبي يا حسين كأني أراك عن قريب مرملا بدمائك مذبوحا بأرض كرب و بلاء من عصابة من أمتي و أنت مع ذلك عطشان لا تسقى و ظمآن لا تروى و هم مع ذلك يرجون شفاعتي لا أنالهم الله شفاعتي يوم القيامة حبيبي يا حسين إن أباك و أمك و أخاك قدموا علي و هم مشتاقون إليك و إن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة. قال فجعل الحسين عليه السلام في منامه ينظر إلى جده و يقول يا جداه لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك و أدخلني معك في قبرك فقال له رسول الله لا بد لك من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة و ما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم فإنك و أباك و أخاك و عمك و عم أبيك تحشرون يوم القيامة في زمرة واحدة حتى تدخلوا الجنة.

٤٥: بحار الأنوار، ج۴۴ ، ص۳۳۰ : و قال محمد بن أبي طالب روى محمد بن يعقوب الكليني في كتاب الرسائل عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن أيوب بن نوح عن صفوان عن مروان بن إسماعيل عن حمزة بن حمران عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكرنا خروج الحسين عليه السلام و تخلف ابن

الحنفية فقال أبو عبد الله عليه السلام يا حمزة إني سأخبرك بحديث لا تسأل عنه بعد مجلسك هذا إن الحسين لما فصل متوجها دعا بقرطاس و كتب فيه بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي بن أبي طالب إلى بني هاشم أما بعد فإنه من لحق بي منكم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح و السلام قال و قال شيخنا المفيد بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لما سار أبو عبد الله من المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة في أيديهم الحراب على نجب من نجب الجنة فسلموا عليه و قالوا يا حجة الله على خلقه بعد جده و أبيه و أخيه إن الله سبحانه أمد جدك بنا في مواطن كثيرة و إن الله أمدك بنا فقال لهم الموعد حفرتي و بقعتي التي أستشهد فيها و هي كربلاء فإذا وردتها فأتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم علي و لا يلقوني بكريهة أو أصل إلى بقعتي.

و أتته أفواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك و أنصارك فمرنا بأمرك و ما تشاء فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك و أنت بمكانك لكفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيرا و قال لهم أو ما قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله أينما تكونوا يدرككم الموت و لو كنتم في بروج مشيدة و قال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و إذا أقمت بمكاني فبما ذا يبتلى هذا الخلق المتعوس و بما ذا يختبرون و من ذا يكون ساكن حفرتي بكربلاء و قد اختارها الله يوم دحا الأرض و جعلها معقلا لشيعتنا و يكون لهم أمانا في الدنيا و الآخرة و لكن تحضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء الذي

في آخره أقتل و لا يبقى بعدي مطلوب من أهلي و نسبي و إخوتي و أهل بيتي و يسار برأسي إلى يزيد لعنه الله.

فقالت الجن نحن و الله يا حبيب الله و ابن حبيبه لو لا أن أمرك طاعة و أنه لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال صلوات الله عليه لهم نحن و الله أقدر عليهم منكم و لكن ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة انتهى ما نقلناه من كتاب محمد بن أبي طالب.

منابع:

ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲ جلد، کتابفروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹٦٦م.

ـــــــ، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق.

ـــــــ، محمد بن علی، معاني الأخبار، ۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: اول، ۱٤۰۳ ق.

ـــــــ، محمد بن علی، الأمالي (للصدوق)، ۱ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷٦ش.

ـــــــ، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ۱ جلد، جامعه مدرسین قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ق.

ـــــــ، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۱ جلد، دار المرتضویة - نجف اشرف، چاپ: اول، ۱۳۵٦ش.

أبوریحان بیروني، الآثار الباقیة عن القرون الخالیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.

افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ۷ جلد، مؤسسة التاریخ العربي - لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱٤۳۱ ه.ق.

بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان في تفسیرالقرآن، ۵ جلد، مؤسسه بعثه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷٤ ش.

حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب في تحقیق المذهب، ۱۵ جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ایران، اول، ۱٤۱۲ ه‍ ق

الخصيبي ، الحسين بن حمدان ، الهداية الكبرى، الوفاة : ۳۳۴ الطبعة : الرابعة سنة الطبع : ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ من الناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان

السیوطي، اللآلیء المصنوعة، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت،۱۹۹۶م

صدر، حسن، تکملة أمل الآمل، ۶ جلد، دار المؤرخ العربي - لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۲۹ ه‍.ق

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد صلّى الله عليهم، ۱جلد، مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم، چاپ: دوم، ۱٤۰٤ق.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ۲ جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ: اول، ۱٤۰۳ ق.

طریحی، فخرالدین بن محمد مصحح:علی، نضال، ناشر: موسسه الاعلمی للمطبوعات محل نشر:بیروت

قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ۳ جلد، مؤسسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف - قم، چاپ: اول، ۱٤۰۹ ق.

قمی، شیخ عباس، الکنی و الألقاب (مکتبة الصدر)، ۳ جلد، مکتبة الصدر - تهران، چاپ: ۵، ۱۳۶۸ش.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافي (ط - الإسلامیة)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیة - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفي، ۱ جلد، مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي - تهران، چاپ: اول، ۱٤۱۰ ق.

مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال، ۳۶ جلد، موسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۳۱ ه.ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد، دار إحیاء التراث العربي - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.

مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ق.

مطهری، مرتضی ، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، آبان ۱۳۸۲

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشي، ۱ جلد، جماعة المدرسین في الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، چاپ: ٦، ۱۳٦٥ش.

نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلد، مؤسسة آل البیت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.